

ولا ینفعهم و یقولون هولاء شفعاؤنا» یعنی: می‌پرستند از غیر خدا آنچه ضرر نمی‌رساند ایشان را و نفع نمی‌دهدشان و می‌گویند اینها شفیعان مایند^۱. در جای دیگر قرآن چنین آمده: «... والذین یدعون من دون الله لایخلقون شیئاً وهم یخلقون. اموات غیر احیاء و ما یشعرون ایان یبعثون. الهکماله واحد ...» یعنی «آنان را که می‌خوانند غیر از خدا، نمی‌توانند آفرید چیزی را بلکه خود ایشان آفریده می‌شوند و مردگانند نه زندگان و نمی‌دانند که کی برانگیخته می‌شوند، خدای شما خدایی است یگانه» [۲۵۵]

با این وصف در صدر اسلام مردم خداشناس و مؤمن و متقی مورد احترام بوده‌اند و «ولی» نامیده می‌شدند (کلمه عربی «ولی» که جمع آن «اولیاء» است به معنی نزدیک (به خدا) از «ولی» به معنی «نزدیک بودن» از این جاست، نیز «اهل الولاية» به معنی نزدیکان (به خدا) «مردمان مقدس»). رفته رفته چون اسلام به دین جامعه فتوایی متکامل مبدل شد جامعه‌ای که سازمانی واجد سلسله مراتب داشته‌ایمان به میانجیگرانی بین خدا و آدمیان که در میان توده مردم رایج بوده، صورت مشروع و قانونی پیدا کرد و سلسله مراتب اولیاء الله پدید آمد. و ضمناً «ولی» که نخست در مورد مردان خدا گفته می‌شد مبدل به شخصیت قدسی مرتبی شد که میان خدا و آدمیان وساطت می‌کند و موهبت خدایی دارد و اعجاز می‌نماید.

ما در اینجا به تقدیس اولیاء الله مختصراً اشاره می‌کنیم و چنانچه خواننده خواسته باشد اطلاعات مشروحتری در این باره به دست آورد می‌تواند به تألیفات ای. گولدستمبر که واجد صلاحیت کامل است رجوع کند^۲. در آغاز تقدیس مقدسان و اولیاء الله در اسلام به صورت معتقدات توده مردم وجود داشته و سران دینی یعنی مجتهدان و فقیهان معتقدات مزبور را قبول نداشته و مشروعش نساخته بودند. گروه‌های گوناگونی از اولیاء الله مورد بزرگداشت واقع می‌شدند. پیش از همه تقدیس و بزرگداشت واقعی محمد (ص) مکون گشت و معجزات فراوان به وی نسبت داده شد و او را عالم بر همه چیز و واجد قدرت خارق العاده دانستند. بعد بزرگداشت دیگر پیامبران و بعضی از خویشاوندان پیامبر اسلام، به ویژه علی و فاطمه و حسین و جز آنان. و زان پس صحابه پیامبر و شاگردان و تابعان ایشان و امامان یعنی مؤسسان مذاهب مانند ابوحنیفه و غیره و روحانیان والامقام و «شهداء» نیز به تقدیس محمد (ص) افزوده گشت. برخی از مقدسان و مقدسات مسیحی که مسلمانان نیز بزرگشان می‌داشتند - مانند تقدیس جرجیس پیامبر و اصحاب کهف (هفت تن خفتگان افسس) و غیره و همچنین مریم عذرا به جمع یاد شده

۱- قرآن، سوره ۱۰، آیه ۱۸. ۲- قرآن، سوره ۱۶، آیه ۲۵ - ۲۳ و سوره ۱۳، آیه ۱۷ - ۱۸ و سوره ۱۸، آیه ۱۰۲ و سوره ۲۹، آیه ۲۴ و جاهای دیگر. ۳- رجوع شود به: ای. گولدستمبر، تقدیس اولیاء الله در اسلام. «Muhammedanische Studien» به خصوص مقاله‌ای از این کتاب تحت عنوان «بزرگداشت اولیاء الله در اسلام».

پیوستند^۱. این پدیده - یعنی تجدید نظر در محتوای روایات و افسانه‌ها و ادیان باستانی در پرتو معتقدات دین نوین - در اسلام شیوع وافر پیدا کرد^۲.

حماسه فتوحات عرب، تقدیس «شهداء» را آغاز نهاد - یعنی تقدیس کسانی که در «جهاد» کشته شده بودند. به‌ویژه بزرگداشت و تقدیس «شهداء» در میان خوارج و شیعیان اشاعه بسیار یافت. اولیایی که از پیشه‌ها و مشاغل معینی حمایت می‌کردند گروه ویژه‌ای را تشکیل می‌دادند. گاه فلان یا بهمان پیامبر حامی این یا آن حرفه بوده و گاه مقدسان و اولیاء و پهلوانان و دیگر شخصیت‌های محلی که غالباً افسانه‌ای بوده‌اند. هامر پورگشتال، مورخ معروف، از روی گفته‌های علوی چلبی سیاح ترک در قرن یازدهم هجری (که به مغرب ایران نیز سفر کرده بوده) فهرستی از اولیاء الله مسلمان که حامی فلان یا بهمان پیشه یا رسته بوده‌اند - با ذکر نواحی که ایشان مورد بزرگداشت می‌باشند - ترتیب داده است.

به‌ویژه عرفای مسلمان، یعنی صوفیان و جرگه‌های اخوان درویشان که با ایشان رابطه داشتند، به پیشرفت تقدیس اولیاء الله کمک کردند^۳. شیوخ و مریبان صوفیه و درویشان بیشتر اولیاء الله مسلمان را تشکیل می‌داده‌اند. چیزی نگذشت که مسلمین اولیاء الله را صاحب کشف و کرامات و معجزات شمردند. نویسندگان مسلمان تاریخ اولیاء الله بیست نوع «معجزه» به اولیاء نسبت داده‌اند که از آن جمله است «تطور» یا قابلیت در آمدن به‌صورت اشکال مختلفه و همچنین انتقال به نقاط بعیده در یک چشم به‌هم زدن (طی الارض) و «احیاء الاموات» یا زنده کردن مردگان و نجات دادن مسافران از خطرات و شفا بخشیدن به بیماران و... عده‌ای زنان پارسا نیز در ردیف مردان، جزء اولیاء الله دیده می‌شده، ولی البته (همچنانکه در مورد مسیحیان نیز چنین است) شمار زنان مقدسه از مردانی که جزء اولیاء الله هستند خیلی کمتر است.

چنانکه گفتیم در آغاز فقیهان در طی مواظب دینی و رسمی خویش تقدیس اولیاء الله و استدعای یاری از آنان را در ادعیه، و ایمان به معجزه و کشف و کرامات ایشان را - که عملاً در میان توده مؤمنان رایج بوده - قبول نداشتند. برخی از فقیهان، به‌ویژه معتزله راسبونا بیست (یا طرفدار استنتاجات عقلی و منطقی) «معجزات» را در ردیف جادوگری (سحر) می‌شمردند [۲۵۶]. ولی در فاصله قرن چهارم و هفتم هجری، پیروان کلام اشعریان و ماتریدیان بزرگداشت اولیاء الله را قبول داشتند. و صوفیان باجد تمام از این امر دفاع می‌کردند. امام الحرمین

۱- نمونه‌های جالب توجهی با اشاره به منابع و مأخذ در کتاب ای. گولدتسهر تحت عنوان «تقدیس اولیاء الله در اسلام» ص ۶۶، ۶۴، یافت می‌شود. درباره تقدیس مریم عذرا در اسلام رجوع شود به فصل دوم این کتاب.

۲- در این باره رجوع شود به: ای گولدتسهر «تقدیس اولیاء الله در اسلام» ص ۶۱ - ۶۵.

۳- رجوع شود به فصل دوازدهم این کتاب.

و غزالی در «احیاء علوم الدین» و فخرالدین رازی در تفسیر قرآن خویش کوشیدند تا از نظرگاه اصول لایتغیر اسلامی (دگمات) مبنایی برای تقدیس اولیاءالله و کشف و کرامات ایشان بتراشند. و نظرهای آفرینندگان کلام و صوفیان در این زمینه مورد قبول عامه متکلمان و فقیهان، اعم از سنی و شیعه واقع شد. و فقط عدهٔ قلیل و بسی نفوذ حنبلیان - این کهنه فکران لجوج که از هر چیز «تازه‌ای» هراسناک بودند - و ابن تیمیه یاد شده، علیه تقدیس اولیاءالله و زیارت قبور آنان برخاستند. مساعی حنبلیان باناکامی رو به‌رو شد و از آن جمله ایشان در ایران هیچ نفوذی نداشتند.

چنانکه مذکور افتاد ویژگی سیر تکامل ادیان دوران فتوالبیزم، در مشروع ساختن تقدیس اولیاءالله از طرف روحانیان رسمی، بروز و تجلی کرد. البسته روحانیان کوشیدند تقدیس اولیاءالله را به‌صورتی در آورند که متناقض با قرآن و تعلیمات دینی رسمی نباشد. مثلاً احادیثی از قبیل حدیث ذیل نقل کردند: «هر کس با «ولی» خصومت ورزد با خداوند علناً در جنگ شده است»^۱. علمای روحانی حال می‌گفتند که اولیاءالله به‌خودی خود قادر نیستند مصدر هیچ اعجازی شوند، ولی خداوند باری تعالی به‌واسطهٔ ایشان عمل می‌کند و برای پدید آوردن معجزات می‌تواند از هر آلت فعلی استفاده کند. و این آلت فعلی می‌تواند نه تنها آدمی بوده بلکه شیئی بسی روح، مثلاً قبر، چیزی یادگاری و چشمه و غیره باشد. پیامبران بالاتر از اولیاءالله هستند، بدین معنی که پیامبران از مرتبت عالی و رسالت خویش، مرتبت و رسالتی که خداوند برای ایشان قائل شده، آگاهند و حال آنکه اولیاءالله گاه خود از منزلت و مرتبت خود خیر ندارند. معجزاتی که خداوند به‌وسیلهٔ پیامبران می‌کند بالاتر از معجزاتی است که به‌دست اولیاءالله عملی می‌سازد. بدین سبب معجزات پیامبران «آیه» (کلمهٔ عربی «آیه» به‌معنی «علامت، نشانه» است و جمع آن «آیات» است) نامیده می‌شوند و حال آنکه معجزات اولیاءالله را به‌اصطلاح «کرامت» تسمیه می‌کنند («کرامت» عربی است به‌معنی «بزرگواری»، از «کرم»: دست باز و بزرگواری بودن و از اینجا اصطلاح «صاحب‌الکرامه» می‌آید). دیگر فقیهان این دو نوع اعجاز را، جادوگری و ساحری - که پیشتر عمل شیطان خوانده می‌شده - نمی‌نامیدند و زیارت مراقد و از اشیاء یادگار اولیاءالله را بت‌پرستی نمی‌دانستند.

البته در اسلام، که قدرت مرکزی روحانی و کلیسای جامع - که همانند قدرت پاپ رم باشد - وجود نداشت، برخلاف آنچه در مسیحیت معمول بود اولیاءالله از طریق رسمی دینی معرفی نمی‌شدند. ولی معهداً عدهٔ کثیری اولیاءالله پدید آمدند که مورد قبول و بزرگداشت عمومی بوده و یا لاقلاً در محل بخصوصی شناخته شده بودند.

۱- رجوع شود به: ای. گولدسپهر، «تقدیس اولیاءالله در اسلام» ص ۹۸.

نمایندگان صوفیه به منظور ترویج و مشروع ساختن تقدیس اولیاء الله در اسلام مساعی بیشتر مبذول داشتند. صوفیان تعالیمی را پدید آوردند که گذشته از اولیاء الله که واسطه میان خداوند و آدمیان هستند، سلسله مراتبی از اولیاء الله زنده بر روی زمین وجود دارد که برای عوام مرئی نیستند و اینان را «رجال الغیب» می نامیدند. و این افراد مقدس که در گمنامی و فقر زندگی می کنند، معینا، دارای چنان قدرت روحانی هستند که دنیا به دعای ایشان بسته و پایدار است و از مظالم ایمن می ماند^۱.

در اسلام نیز مانند مسیحیت، بزرگداشت مراقد و یادگارهای اولیاء الله با تقدیس ایشان رابطه ناگسستگی دارد. آراء «اجماع» علماء با زیارت مراقد اولیاء الله موافق است و قواعد مدون خاصی برای زیارت وجود دارد. سفر به محل مراقد اولیاء الله را چنانکه پیش گفتیم «زیارة» («زیارت» عربی-فارسی از «زیارة» عربی که به معنی دیدار است) می نامند. عقیده ای پدید آمد که زیارت مراقد برخی از امامان بسیار محترم و شیوخ و دیگر اولیاء الله (مثلا زیارت قبر علی (ع) در نجف و یا امام حسین (ع) در کربلا) با «حج عمره» برابر است^۲.

در ایران گذشته از مراقد امامان شیعه^۳ قبور شیوخ صوفیه نیز محبوبترین زیارتگاهها شمرده می شوند. مانند: مرقد بایزید بسطامی در شهر بسطام و شیخ احمد جام در تربت جام و [قطب الدین] حیدر در تربت حیدری (دو محل اخیر الذکر در خراسان است) و صفی الدین اردبیلی (بانسی دودمان صفوی) در اردبیل و اخی فرج زنجانی در زنجان و شاه نعمت الله کرمانی در قریه ماهان نزدیک کرمان و بسیاری دیگر. این مزارها علی الرسم مرکب بود از قبر و مرقد و مسجد و خانقاه، و درآمد گزافی از زائران و کسانی که به زیارت آمده و ساطت اولیاء الله را استدعا می کردند عاید متولیان می شده.

ابن بطوطه (قرن هشتم هجری) نمونه جالب توجهی ذکر می کند. در کازرون که یکی از شهرهای فارس است «زاویه» شیخ بزرگوار ابواسحق ابراهیم الکا زرونی (که در قرن پنجم هجری می زیسته) قرار داشت^۴. بازرگانانی که از راه دریا با هندوستان و چین تجارت می کردند، دست توسل به سوی این شیخ مقدس دراز کرده و استدعا می کردند که ایشان را از گزند طوفانهای وحشتناک اقیانوس هند و دزدان دریایی که کمتر از طوفان هراس انگیز نبودند نجات دهد. بازرگانان مزبور به هنگام آغاز سفر دریا علی الرسم نذر می کردند که برای خانقاه شیخ مبلغی به نقد تقدیم کنند و تمهیدنامه کتبی و نقدی در این باره تنظیم می شده. و پس از آنکه جهازات به سلامت به بندرگاه

۱- شرح مفصل این «رجال الغیب» را در کتاب ای. گولدتسیهر تحت عنوان «ابدال» خواهید یافت.

۲- درباره زیارتها رجوع شود به: ای. گولدتسیهر «تقدیس اولیاء الله در اسلام» ص ۵۱ و بعد ۳- به فصل دهم این کتاب رجوع شود ۴- محمود خواجهی کرمانی شاعر ایرانی نیز مرقد وی را (در قرن هفتم هجری) زیارت کرده و منظومه «روضه الافوار» را درباره وی سروده است.

یاز می‌گشتند، خدام خانقاه وارد کشتیها شده تعهدات کتبی یادشده را ارائه داده از هر بازرگان مبلغ موعود را طلب می‌کردند. ابن بطوطه می‌گوید هرگز موردی پیش نمی‌آمد که جهاز رسیده از هند و یا چین هزارها دینار در آمد عاید خانقاه نسازد. بعضی از درویشان و مریدان شیخ خانقاه برای خویشتن نیز «صدقه» می‌طلبیدند. و از طرف خانقاه به طلب‌کننده صدقه «براتی» بدین مضمون داده می‌شد: «آن کس که برای شیخ ابواسحق نذر کرده به حساب مبلغ نذر، فلان مبلغ را به فلان شخص کلاسازی دارد». مهر نقره نام شیخ به مرکب سرخ آغشته و بر برات زده می‌شده. برواتی به مبلغ ۱۰۰ و ۱۰۰۰ دینار نقره و مبالغ کمتر دیده می‌شده. دارنده برات به نزد بازرگانی که نذر کرده بوده می‌رفته و مبلغ مرقوم در برات را از وی وصول می‌کرده و در پشت سند رسید وجه را می‌نوشته^۱. يك بار محمد سلطان هندوستان (ظاهر آ محمد شاه بن تغلق که از ۷۲۶ تا ۷۵۲ هـ حکومت کرد) ده هزار دیناری را که نذر کرده بود به خانقاه شیخ پرداخت. حدس این نکته که این خانقاه در نتیجه چنین نذورات و اعاناتی به چه درجه ثروت و استطاعت سرشاری رسیده آسان است.

بزرگداشت «آثار» و یادگارهایی که به پیامبران و امامان و اولیاء الله نسبت داده می‌شده نیز با تقدیس ایشان رابطه دارد. گرد آوردن آثار و یادگارهای مزبور - از قبیل موی سروریش و تکه‌های لباس و سجاده و موزه و دستار و غیره که گویا از امامان و شیوخ صوفیه و غیره و حتی شخص پیامبر محمد (ص) باقی مانده بوده - و خرید و فروش آثار مزبور از قدیم در میان مسلمانان رایج بوده. در قرن سوم هجری در شهر شیعه نشین قم سی هزار درهم به بهای تکه‌ای از لباس یکی از علویان که هنوز زنده بود می‌دادند^۲. در تألیف پیش‌گفته ای. گولدتسیهر از این گونه نمونه‌ها بسیار منقول است^۳.

نه تنها بعضی از این آثار بلکه بسیاری از مزارات اولیاء الله هم معجول و ساختگی است. مثلاً در نزدیکیهای شهر بلخ برای نخستین بار در قرن ششم هجری مرقدی «کشف» شد بانوشته‌ای که گواهی می‌داد «اینجا اسدالله علی (ع)» خلیفه چهارم و امام اول شیعیان مدفون است. پس از آنکه این مرقد را مغولان خراب کردند مردم آن را از یاد بردند. ولی در سال ۸۸۵ هـ (۱۴۸۰/۸۱ م) «مرقد علی» باری دیگر «کشف» شد. و سلطان حسین بایقرا تیموری به اتفاق امیران و نزدیکان خویش به زیارت آن رفت. و مرقد مزبور را اصیل شناختند و گنبدی بر آن و مسجدی در جنب آن بنا نهادند و در ظرف چهار قرن محل مزبور بر اثر هجوم زائران

۱- ابن بطوطه، مجلد ۲، ص ۸۸-۹۱؛ نیز در این باره رجوع شود به: ای. پ. پتروشفسکی، «بزرگان شهری در دولت هلاکویان» مجله «شرقشناسی شوروی»، مسکو-لنینگراد، مجلد ۵، ۱۹۴۸، ص ۱۰۴-۱۰۵ ۲- رجوع شود به: ای. گولدتسیهر، «تقدیس اولیاء الله در اسلام» ص ۸۶. ۳- همانجا، ص ۸۶-۹۶.

آنچنان ثروتمند شد که شهری بزرگ به نام «مزار شریف» در آنجا پدید آمد. ضمناً مؤمنان (آنجا) از اینکه علی (ع) هرگز به ناحیه بلخ سفر نکرده و اینکه مرقد وی از قرن‌ها پیش در نجف برپا و یکی از زیارتگاه‌های بسیار مشهور بوده، به هیچ وجه ناراحت نمی‌شدند. بدین طریق علی (ع) دو مقبره پیدا کرد.

در میان مسلمانان اعم از سنی و شیعه تألیفات فراوان در شرح زندگانی پیامبران و ائمه‌انامان و اولیاء الله و داستان‌های اجتناب‌ناپذیر در معجزات ایشان و همچنین راه‌نماگونه‌هایی برای زیارت مزارات ایشان که در شهرهای مختلف واقع بودند پدید آمد.

گاه روایات و افسانه‌های دینی باستانی بدون اینکه رابطه‌ای با اسلام پیدا کنند کماکان موجودیت خود را حفظ می‌کردند. از این گونه‌اند «قبور» اولیاء بی‌نام و نشانی، در ایران و آسیای میانه، که پس از تحقیق معلوم شد پرستشگاه‌های باستانی یزدان‌های زردتشتیان یا پهلوانان قبل از اسلام بوده‌اند [۲۵۷]. بزرگداشت درختها و چشمه‌های مقدس هم از بقایای ادیان بسیار قدیمی مبتنی بر کشاورزی و گیاه‌پرستی است. در نخستین قرن‌های بعد از هجرت، مسلمانان متعصب غالباً با این گونه پرستش مبارزه می‌کردند. در حیاط یکی از مساجد قزوین «درختی مقدس» رویده بوده، که در زمان متوکل آن را قطع کردند. ولی مردم کماکان جای آن درخت را بزرگ می‌داشتند و برای توجیه این عمل می‌گفتند که یکی از اولیاء الله در آن محل مدفون است. پس از قرن چهارم و پنجم هجری پرستش درختان و چشمه‌های مقدس نیز مانند بزرگداشت اولیاء الله با اسلام جوش خورد. در ایران می‌توان درختانی را دید که پارچه‌ها و دخیل نذری بدان آویخته و مانند اولیاء الله و چشمه‌های «مقدس» محترم شمرده می‌شوند. مردم برای دعا و استدعای یاری به این درختان و چشمه‌ها روی می‌آوردند و هیچ يك از افراد ناسحتی در منشأ اسلامی این «امکنه مقدسه» شکی به خود راه نمی‌دهد [۲۵۸]. (و حال آنکه در واقع و نفس الامر این پرستش مربوط به زمان پیش از اسلام است)... ویژگی بارز دیگر این دوران عبارت است از تبلیغ مردم به حفظ آرامش و صبر در بدبختی و فقر و رضادادن به قسمت و نصیب خویش [۲۵۹]. در این مورد، سیر تکاملی اسلام همچون دین جامعه فتوئدالی و همچنین افزایش نفوذ طبقه روحانیان و فقیهان و رواج عرفان و درویشی و ازدیاد اراضی وقفی و ثروت مؤسسات دینی و تملکات خیریه اسلامی مؤثر واقع شده بوده.



شیعیان، ویافره و

تاریخ شیعه را محققان خیلی کمتر از تاریخ مذاهب سنی مورد مطالعه قرار داده‌اند. در سال ۱۹۲۴. گک. براون چنین نوشت: «ما هنوز در هیچ یک از زبانهای اروپایی تألیفی مشروح و کافی و قابل وثوق دربارهٔ مذهب شیعه در دست نداریم»^۱. حتی در این ایام نیز این بخش اسلام‌شناسی کماکان عقب مانده است.

چنانکه پیش گفتیم^۲ تشیع در دهه‌های نخستین تاریخ اسلام یک جریان سیاسی بوده و «شیعهٔ علی» (به معنی حزب یا فرقهٔ علی) وجود داشته همچنانکه «شیعهٔ عباسیه» (فرقه یا حزب عباسیان) نیز فعالیتی می‌نموده...

شهرستانی (۴۶۴ تا ۵۴۸ هـ) در «کتاب الملل والنحل» خویش ماهیت تشیع را چنین تعریف می‌کند: شیعیان کسانی هستند که جانب علی (ع) داماد پیامبر را گرفته‌اند و حق مطلق امامت و خلافت وی را می‌شناسند. شیعیان معتقدند که حق امامت جز به اخلاف علی و فاطمه (ع) (چون محمد ص) اولاد ذکور نداشته) به دیگری نمی‌تواند تعلق داشته باشد. شیعیان عقیده دارند که حق امامت مربوط به شایستگی شخصی فلان یا بهمان کس نبوده، بلکه تابع اصل وراثت است [۲۱۵] و ماهیت دین و ایمان در این اصل است.

به گفتهٔ شیعیان امام نباید از طرف جماعت مسلمانان انتخاب شود (و حال آنکه سنیان چنین می‌پنداشتند) و امامت وی نتیجهٔ شایستگی ارثی اوست و این حق قابل انتقال به شخص غیر و یا به جماعت نیست. شیعیان معتقدند که امامان در همهٔ امور و افعال و اصول و ایمان

۱- ص ۴۱۸. E. G. Browne. «A literary history of persia» T. ۲. به فصل اول این کتاب رجوع شود.

۲- به فصل اول این کتاب

خویش معصومند و ممکن نیست مرتکب گناه شوند. شیعیان «تقیه» (یا اختفای عقلایی) مذهب خویش را (در صورت وجود خطر تعقیب و ایذا) جایز می‌شمارند، گرچه برخی از ایشان بسا این امر موافق نیستند.^۱ موضوع واقعیت انتقال حق امامت به فلان یا بهمان خلف امامان علوی، اساس اختلاف و انشعاب در میان شیعیان را تشکیل می‌دهد. فرق عمده شیعه عبارتند از: کیسانیه، زیدیه، امامیه، غلات شیعه (از کلمه عربی «غالی») و اسماعیلیان.^۲

در این فصل مطالب و نظرهای اصلی و کلی شیعه شرح داده شده است. این نظرهای کلی به تدریج به نحوی بسیار مشروحتر منتظم گشتند و ضمناً باید گفته شود که در فرق و شعب گوناگون شیعه به‌انحای مختلف و متفاوت تدوین یافتند. اگر تصور شود که شیعه فرقه‌ای از اسلام بوده اشتباه محض است. ا. آ. بلیایف می‌گوید: «این عقیده در صورتی امکان پذیر است که از نظرگاه سنیان قضاوت کنیم. ولی اگر سیر تکاملی تاریخی معتقدات و سازمان شیعیان و به‌ویژه وزن و مقام ایشان را در ممالک اسلامی در نظر گیریم، خواهیم دید که تشیع را باید یکی از دو جریان اصلی دین اسلام شمرد.^۳» تا پایان قرن نهم هجری از این دو جریان اسلامی - سنی و شیعه - تسنن همواره در اکثر سرزمینهای مسلمانان در اکثریت بود. و شیعیان در اکثر ممالک اسلامی در اقلیت بودند. ولی غالباً این اقلیتی بوده کارآمد و فعال که در نهضت‌های خلق و تعالیم و معتقدات اجتماعی اثر می‌گذاشته - نهضت‌هایی که علیه سنیگری، یعنی معتقدات دولت فتودالی وارد عمل می‌شدند. تشیع دائماً شاخه‌ها و جوانه‌های تازه و تازه‌تر از خود منشعب می‌ساخت، و این خود دلیل سخت جانی تشیع در سراسر دوران فتودالیزم بوده. پنج جریان اصلی تشیع، که شهرستانی ذکر کرده بوده به‌مرور زمان به‌جریانهای فراوان کوچک کوچک تقسیم و منشعب شدند.

سه شاخه نخستینی که شهرستانی برای شیعه قائل شده یعنی کیسانیه و زیدیه و امامیه را می‌توان در عداد شیعیان میانه‌رو شمرد. زیرا که اگر از موضوع وراثت امامت علویان (و درک خاص شیعیان از موضوع امامت که بدان‌مر بوطاست) بگذریم،^۴ می‌بینیم که شیعیان میانه‌رو از مذاهب سنی چندان دور نیستند. ولی برعکس اسماعیلیان و غلات شیعه در تعلیماتی که تدوین کردند آنچنان از مبانی اسلامی دور شدند که دو جریان اخیر الذکر را می‌توان ادیان مستقلی نامید، ادیانی که فقط ظاهراً نقاب استتار تشیع را بر رخ کشیدند. در این فصل ما به شرح سه جریان اصلی تشیع میانه‌رو می‌پردازیم.

۱- شاخه زیدیه. به‌دنبال این فصل رجوع شود. ۲- شهرستانی ص ۱۰۸-۱۰۹ رجوع شود به: ص ۱۶-۱۷
 ۳- E. G. Browne. «A literary history of persia» T IV. ۲۰۱. بلیایف «فرقه‌های اسلامی»
 ص ۲۳. ۴- درباره نظر سنیان راجع به امامت و خلافت به فصل ششم رجوع شود.

و فصل‌علی‌حده‌ای به اسماعیلیان و «غلات» شیعه اختصاص می‌دهیم.^۱ هم در نخستین قرن‌های اسلامی تفاوت میان شیعیان میان‌نهر و «غلات» به نحو بارزی معلوم بوده.^۲

شیعیان در آغاز مفهوم امامت و خلافت را این‌چنین مقدس و لایتنبر نمی‌شمردند. ایشان فقط حق علی (ع) را در مورد خلافت تأیید می‌کردند و می‌گفتند که وی داماد پیامبر محمد (ص) است و نزدیکترین کس به وی بوده و بنا بر این محقرتر است. بعدها این عقیده به وسیله حدیثی مشهور... مستدل و استوار گشت. بنا به روایت مذکور پیامبر محمد (ص) به هنگام آخرین زیارت خویش از مکه، (و به روایتی دیگر پس از عقد پیمان صلح در حدیبیه، در سال ششم هجری ه) در کنار برکه غدیر خم گفت: «هر کس مرا مولای خویش بداند باید علی را هم مولای خویش بداند.»

تشیع به عنوان یک جریان دینی، در فاصله زمانی مرگ غم‌انگیز حسین بن علی (ع) امام سوم شیعیان (۵۶۱ ه) و استقرار دودمان عباسیان بر تخت خلافت (۱۳۲ ه) بسط یافت. در همین فاصله زمانی در داخل اردوگاه شیعیان [در میان برخی از آنان] نیز تفاق و انشعاب پدید آمد. و علت آن نخست بحثهایی بود بر سر آنکه کدام یک از علویان را باید امام شمرد. بحثهای دیگری بر سر مفهوم شایستگی امام نیز به مباحثات پیشین افزوده شد. در همان زمان نطقه تقدیس شهیدان میان شیعیان به وجود آمد و این عمل را راه مستقیمی به بهشت می‌دانستند. پس از مرگ سه امام نخستین، یعنی خلیفه علی (ع) و فرزند او حسن [۲۱۱] - که شیعه وی را همچون شهیدی بزرگ می‌داشتند (می‌گفتند که معاویه وی را زهر داده) و برادر دلیر و مبتکر او حسین بن علی، نخستین انشعاب جدی در میان شیعیان صورت گرفت و کیسانیان (کیسانیه) از شیعه جدا شدند.

کیسانیه گروهی از شیعیان بودند که محمد بن الحنفیه، برادر ناتنی حسین بن علی، را امام چهارم و جانشین او می‌شناختند.^۳ دسته‌ای از شیعیان... از طرفداران محمد بن الحنفیه بودند. روایت است که ابن الحنفیه استعدادهای برجسته‌ای داشته. بعدها علوم غیبی و اطلاع از معنی باطنی افلاک آسمانی و غیره را هم به وی نسبت دادند. هوخواهان او تحت رهبری مختار بن ابی عیید ثقفی در سالهای ۶۶ تا ۶۸ ه. در کوفه قیام کردند.^۴

نام کیسانیه ظاهراً از کیسان ابو عمرو رئیس موالیی که در لشکر مختار بودند مأخوذ است. وی شیعه‌ای متعصب بوده و در قیام مذکور وظیفه نمایانی داشته. و یا شاید از نام کیسان

۱- رجوع شود به فصل یازدهم. ۲- رجوع شود به: E. G. Browne. «A literary history of persia» T II ۳- درباره‌ی رجوع شود به فصل اول. ۴- در این باره نیز به همانجا رجوع شود.

دیگری که مولای علی (ع) بوده و در جنگ صفین (۳۷ هـ) کشته شد گرفته شده باشد. کیسانیه برای اینکه مبنایی جهت حق امامت ابن‌الحنفیه بتراشند، گفتند که علی (ع)، امامت را به سبب خویشاوندی با پیامبر (به عنوان داماد وی) به دست نیاورده بلکه به منزله جانشین روحانی وی بوده است. کیسانیه معتقد بودند که علی (ع) می‌بایست جانشینی روحانی خویش را به ترتیب به سه پسر خود حسن و حسین و محمد بن الحنفیه، منتقل کند.

مرگ ابن‌الحنفیه (در حدود ۸۰ هـ) موجب انشعابات می‌مان خود کیسانیان گشت. برخی از ایشان معتقد بودند که چون «آخر دنیا» نزدیک است شمار امامان باید به چهار محدود گردد (علی (ع) و سه پسر او). بعضی دیگر از کیسانیه علی فرزند ابن‌الحنفیه را امام پنجم می‌دانستند. پاره‌ای نیز امامت پنجم را از آن پسر دوم ابن‌الحنفیه که ابوهاشم نام داشت می‌شمردند و چنین استدلال می‌کردند که وی علوم غیبی را از پدر به ارث برده و بنابراین جانشین روحانی اوست. پس از مرگ ابوهاشم فرق فرعی جدیدی از کیسانیه ظهور کردند. یکی از آن فرق با گروهی از هواخواهان عباسیان که مدعی مقام خلافت بوده نزدیک شد، و داستانی رایج گشت که ابوهاشم به هنگام مرگ، حق امامت خویش را به سر دودمان عباسیان «امام» محمد بن علی و اخلاف او تفویض کرده است. این شاخه کیسانیه راوندیه در قیام خلق تحت قیادت ابومسلم (۱۳۰ تا ۱۳۳ هـ) فعالانه شرکت جست و عباسیان برای نیل به مقاصد خویش از آن قیام استفاده کرده به تخت خلافت دست یافتند، و پس از رسیدن به قدرت و حکومت عناصر دموکراتیک یعنی ابومسلم و راوندیه را که در حصول مقصود، ایشان را یاری کرده بودند تار و مار کردند. فرقه فرعی دیگری از کیسانیه می‌گفتند که محمد بن الحنفیه نمرده است و در غاری پنهان شده و باری دیگر همچون مهدی از آنجا بیرون آمده ظهور خواهد کرد تا عدل را بر زمین حکمفرما سازد. بدین طریق عقیده به وجود «امام غایب» و وجود غیبی و «رجعت» او در میان کیسانیه پیدا شد. این عقیده را بعدها دیگر فرق شیعه اعم از میان‌هرو (به ویژه امامیه [۲۱۴]) و اسماعیلیه و «غلات» پذیرفتند. ابن‌حزم در قرن پنجم هجری از کیسانیه به عنوان فرقه‌ای که وجود ندارد سخن می‌گوید. اکثریت عظیم شیعیان محمد بن الحنفیه را به امامت قبول نداشت، زیرا گرچه پسر علی (ع) بوده ولی از بطن فاطمه نبوده است و بنابراین نسبتی بسا پیامبر نداشته. بدین سبب اخلاف ابن‌الحنفیه را سید نمی‌شمردند. دو نوع از علویان باقی و محفوظ ماندند. یکی اخلاف حسن (سادات یا اشراف حسنیه) و دیگر فرزندان حسین (یا سادات حسینی). افراد هر دو گروه در زمان امویان مانند اشخاص عادی می‌زیستند، گرچه بسیار ثروتمند بودند و گاه هم صاحب نفوذ. امویان (به استثنای عمر دوم) نسبت به علویان بدگمان بودند و ایشان را از مقامات دولتی به دور نگاه می‌داشتند و بعضی را که خطرناک می‌شمردند به هلاکت می‌رساندند. مسعودی فهرستی از

اسامی علویانی، که از طرف امویان به هلاکت رسیدند، به دست می‌دهند. عباسیان پس از استقرار در مقام خلافت، نخست کوشیدند تا علویان را به سوی خویش جلب و نزدیک کنند. ولی علویانی را که مورد بدگمانی ایشان بودند بازها هلاک کرده و یا زهر دادند... چه در زمان امویان و چه در عهد عباسیان افراد هسر دو شاخه دودمان علویان قیامهایی برپا کرده و موقتاً حکومت را به دست می‌گرفتند. و گاه موفق می‌شدند که حکومت سلسله علویان را در فلان و یا بهمان سوزمین مستقر سازند. از این جماعه بودند ادریسیان (حسینیان) در مغرب (در مراکش از ۱۷۲ تا ۳۷۵ هـ) و زیدیه (حسینیان) در یمن.

اکثریت شیعیان، علی ملقب به «اصغر» فرزند امام حسین (ع) را که به لقب «زین العابدین» (عربی به معنی «زینت بندگان خدا») یا «مؤمنان» نیز ملقب بوده^۳ به امامت می‌شناختند. وی پس از واقعه کربلا به دست لشکریان اموی اسیر شد و به خاطر جوانیش از طرف یزید مورد عفو قرار گرفت [۲۱۲] و آزاد شد و به مدینه رفت. و تا زمان وفات (۹۵ یا ۹۶ هـ) در مدینه در آرامش می‌زیست. در روایات شیعه زهد فوق العاده و کرامات فراوان به این امام نسبت داده شده است.^۴ وی در مدینه به خاک سپرده شد. در روایات شیعه آمده است که او را به تحریک خلیفه اموی مسوم کرده بودند (بنابراین «شهید راه دین شده است»).

اکثریت شیعیان محمد باقر فرزند علی زین العابدین را امام پنجم می‌دانند. بنا به توضیحی که یعقوبی مورخ شیعه [وهم سبط ابن جوزی، مورخ سنی] می‌دهند این لقب از ریشه عربی «بقر» می‌آید که به معنی «شکافتن، قطعه قطعه کردن» است و بدین سبب بدوی داده شده که اعماق دانش را می‌شکافد و مکشوف می‌ساخته. در روایات شیعه علم و اطلاع عمیقی در زمینه فقه و حقوق دینی و اصول شریعت و همچنین معجزات و کراماتی به وی نسبت داده شده است. وی در مدینه زندگی آرامی [۲۱۴] داشته و نمایندگان شیعه از اکناف و اطراف و به ویژه از اقصی نقاط خراسان به دیدن او می‌آمدند. امام محمد باقر در سال ۱۱۴ هـ بدرود زندگی گفت. در زمان وی انشعاب تازه‌ای در میان شیعیان پدید آمد. و بخشی از شیعه که احتمالاً از

۱- مسعودی، «مروج» مجلد ۷، ص ۴۰۴. ۲- وی را چنین ملقب ساخته بودند تا از فرزند دیگر امام حسین (ع) که او نیز علی نام داشته (علی الاکبر) مشخص گردد. ۳- کسانی که تذکره حیات امام زین العابدین را نوشته‌اند می‌گویند که مادر او شاهزاده خانمی ایرانی بوده. ابن خلکان می‌نویسد (قرن هفتم هجری) که در زمان عمر سه تن از دختران آخرین پادشاه ساسانی نزد گرد سوم را که اسیر شده بودند به مدینه آوردند. و خواستند ایشان را مانند دیگر اسیران همچون غنیمت جنگی میان لشکر تقسیم کنند. ولی علی بن ابیطالب مخالفت کرد و با موافقت عمر هر سه شاهزاده خانم را به شوهر داد: دوتن را به پسران عمر و ابوبکر و سومی را به فرزند خویش حسین. و آن شاهزاده خانم برای حسین پسری آورد که همان امام زین العابدین (علی) امام چهارم شیعیان باشد... ۴- ابن را بگوئیم که او نخستین امامی بوده که فقط به یک زن اکتفا کرد و آن زن دختر عم او فرزند امام حسن بوده. ۵- یعقوبی، «تاریخ»، بخش ۲، ص ۳۸۴.

عدم فعالیت امام محمدباقر [۲۱۵] ناراضی بودند به دور برادر پرشور و جدی اوزیدبن علی گرد آمدند. زیدبن علی طرفدار اقدامات قاطع علیه امویان بود. وی به دعوت شیعیان کوفه از مدینه به آنجا رفت تا قیام ایشان را علیه هشام بن عبدالملک خلیفه اموی رهبری کند. این قیام ده ماه طول کشید و سرانجام سرکوب شد (۱۲۲ - ۱۲۳ هـ). زیدبن علی در پیکار به تیر دشمن کشته شد. تن او را در کوفه مصلوب کردند و سر بریده اش را به تناب در دمشق و مدینه بر ستونی نصب کردند و در معرض تماشای عامه قرار دادند.

زیدیه فرقه جداگانه‌ای از شیعیان را تشکیل دادند. شیعیان امامیه یعنی آنان که امام محمدباقر و امام جعفر صادق و اخلاف ایشان را به امامت قبول دارند مخالف زیدیه بوده‌اند. در اینجا به تعلیمات و تاریخ زیدیه در ایران اشاره می‌کنیم تا زین پس دیگر از این فرقه سخنی نگوییم. نفوذ زیدیه در ایران بیشتر در دوران متقدم قرون وسطی محسوس بوده. آنچه مؤلفان سنی به طور کلی به نام شیعیان «میان‌رو» و «محترم» تسمیه می‌کنند همین زیدیان هستند و حال آنکه حقاً کیسانیه و امامیه نیز مستحق چنین نامی هستند. زیدیه زیدبن علی را امام پنجم می‌شناسند ولی به احتمالی این عقیده پس از حماسه دلیرانه و شهادت او، درباره وی پیدا شد. در جایی دیده نشده که زیدبن علی خود خویشتن را، در زمان حیاتش، امام نامیده باشد. ظاهراً او با امام محمدباقر، برادر خویش، روابط حسنه‌ای داشته است...

زیدیه نیز مانند دیگر شیعیان معتقد بودند که علی بن ابیطالب (ع) بیش از دیگر صحابه پیامبر مستحق امامت بوده ولی نه به خاطر خویشاوندی با رسول خدا، بلکه از لحاظ تقدس و صفات عالی روحانی خویش. صفاتی که شیعیان [و هم مخالفان] برای او قائل بوده‌اند این مزیت‌درا حایز گشته بوده. ولی زیدیه برای امامان صفات خاص قدسی مرتبتی و تجلی الهی (ظهور) و یا علوم غیبی قائل نبودند. مفهومی که زیدیه در مورد امامت قائل بودند خیلی به مفهوم سنیان نزدیک بوده است (امام مدافع دین و جماعت اسلامی است ولی به هیچ وجه قائدی روحانی و قدسی مرتبت و معصوم نیست)، جز اینکه زیدیه نیز مانند دیگر شیعیان معتقدند که امام باید از خاندان پیامبر (اهل البیت) باشد. اما زیدیه، برخلاف شیعه امامیه، جانشینی پسر را به جای پدر شرط ضروری نمی‌دانند. طبق تعلیمات ایشان جماعت می‌تواند هر یک از اعضای دودمان علویان را، اعم از حسینیان یا حسینیان، بر حسب صفات شخصی وی به امامت برگزیند (برعکس، از نظر گاه امامیه و اسماعیلیه و «غلات» شیعه، صفات شخصی امام برای اشغال مقام امامت هیچ اهمیتی ندارد). [۲۱۶]. به عقیده زیدیه کسی از علویان را باید به امامت برگزید که خویشتن را فعال و پیشوایی صاحب اراده نشان دهد و بتواند شناسایی حقوق خود را از طرف مردم کسب کند، یا به دیگر سخن مقام خلافت را تحصیل و تسخیر نماید. زیدیه وجود چندین امام را در آن واحد در

ممالک مختلفه اسلامی جایز می‌دانند، به شرطی که رابطه میان آن کشورها دشوار باشد و یا اینکه زیدیه موفق به تشکیل دولتهای جداگانه‌ای در آن سرزمینها شده باشند و امامان علوی را در رأس آن دولتها مستقر کرده باشند...

زیدیه بیش از دیگر شیعیان با سنیان مدارا می‌کردند. به‌حدی که دو خلیفه نخستین - ابوبکر و عمر - را لعن نمی‌نمایند^۱. ایشان در این‌که ابوبکر و عمر بر خلاف قاعده و قانون به‌خلافت انتخاب شدند با دیگر شیعیان موافقت دارند ولی معتقدند از این‌که بسگذریم، این دو کس افراد شایسته و خدمتگزار اسلام بوده‌اند. زیدیه ویژگیهای دیگری را نیز حایزند که ایشان را به سنیان نزدیک می‌کند، از قبیل: نظر منفی به تقدیس اولیاء الله و عرفان (صوفیگری). بعدها سنیان و شیعیان امامیه از رد این دو موضوع صرف‌نظر کردند ولی زیدیه در عقیده خویش باقی ماندند. زیدیه نظر دیگری را که بعدها مورد قبول اکثر سنیان قرار گرفت - دایر بر اینکه حتی کسانی که گناه کبیره مرتکب شده و بی‌توبه‌آمده‌اند اگر مسلمان مؤمن باشند عذاب جهنم در مورد ایشان به‌طور موقت اعمال خواهد شد - نمی‌پذیرند. به عبارت دیگر وجود «اعراف» و «آتش‌بالک‌کننده» را نفی می‌کنند. زیدیه تنها شاخه شیعه هستند که اصل «تقیه» یا پنهان داشتن معتقدات را قبول ندارند^۲. عدم قبول اصل تقیه نتیجه الزامات اخلاقی بوده که زیدیه برای افراد فرقه خویش قائل بودند و از ایشان می‌خواستند که فعال باشند و به خاطر پیروزی جماعت خویش بکوشند. زیدیه مشروع بودن متعه یا صیغه منقطعه را هم - که برای مدتی محدود منعقد می‌شود و شیعیان امامیه جایز می‌شمارند - قبول ندارند.

اما در مسائل شریعت و اصل لایتغیر دینی یکی از ویژگیهای زیدیه این است که الهیات معتزله را به‌طور درستی می‌پذیرند. زیدیه اصل رد تشبیه و رد تقدیر و قبول آزادی اراده را هم از معتزله اخذ و قبول کردند.

با اینکه زیدیه اختلافات جدیدی با سنیان نداشتند و روش مدارای نسبی را با ایشان پیش گرفته بودند، معیناً در مبارزه به خاطر کمال مطلوب خویش - یعنی ایجاد حکومتی روحانی که امامی علوی و انتخابی در رأس آن باشد - فعالانه مبارزه می‌کردند. شایان توجه است که زیدیه به‌رغم آن‌که از لحاظ اصول شریعت میان‌روترین شیعیان بوده‌اند، معیناً در قرنهای دوم و سوم هجری فعال‌ترین مبارزان طریق انتشار افکار شیعه به‌شمار می‌آمدند. و برعکس شیعه امامیه که بیش از زیدیه از اهل سنت و جماعت دور شده از اینان تنفر داشتند و سه خلیفه اول را لعن می‌کردند و غاصبشان می‌شمردند، در طی قرنهای دوم و سوم غالباً از فعالیت احتراز می‌نمودند و خلفای سنی نسبت به امامان ایشان - مانند علی زین‌العابدین (ع) و محمد باقر (ع) و جعفر -

۱- دلی عثمان را محکوم می‌کنند. ۲- درباره «تقیه» به‌دنباله این فصل رجوع شود.

الصادق (ع) - هرگز تضییقات جدی اعمال نکردند، زیرا که مشارالیهم در نهضت‌های سیاسی زمان خویش شرکت نمی‌جستند و از لحاظ سیاسی [۲۱۷] غیر فعال بودند. فعالیت سیاسی شیعه امامیه مربوط به زمان‌های متأخر تری است.

فعلاً ذکر علت فعالیت سیاسی زیدیه و عدم فعالیت شیعه امامیه در قرن‌های دوم و سوم هجری دشوار است. فقط حدس می‌توان زد که علت در ترکیب اجتماعی این دو فرقه در آن عهد بوده است. از آنجایی که زیدیه در رأس بسیاری از نهضت‌های خلق قرار گرفته بودند گمان می‌رود که در آن زمان عقاید ایشان گونه‌ای «بددینی» خلق شمرده می‌شده - بددینی که از لحاظ معتقدات، محافظه کارا ولی سیاستاً فعال بوده است. همین‌گونه تلفیق معتقدات محافظه کارانه (کوشش در دست نزدن به عقاید و احکام صدر اسلام و ترس از هر گونه «بدعت» و نوآوری در مسائل دینی) و فعالیت سیاسی و رادیکالیزم و اصل پرستی اجتماعی را در نزد خوارج نیز مشاهده کردیم.^۱ شاید همانندی ترکیب اجتماعی این دو فرقه (خوارج و زیدیه) موجب ایمان مشترک ایشان به این اصل که مرتکبین گناهان کبیره دیگر مسلمان نیستند و به عذاب ابدی دوزخ محکوم می‌باشند شده - باشد. هر دو فرقه از این مقدمه چنین نتیجه گرفتند که وظیفه دینی ایشان، «جهاد» با فرمانروایانی است که به اصول صدر اسلام درباره حکومت روحانی خیانت ورزیده‌اند - اینان خلفای اموی و پس از ایشان خلفای عباسی بودند که زیدیه ایشان را غیر قانونی دانسته و بارها علم طغیان و عصیان علیه آنان برافراشتند.

از آن جمله بود قیام ناکام زیدیه [۲۱۸] که علویان حسنی (فرزندان امام حسن «ع»)، محمد النفس الزکیه - (۱۴۵ هـ)، و حسین بن علی بن حسن در حجاز بر پا کردند. شرکت کنندگان در این قیام شکست خوردند و تقریباً همه ایشان در وادی فیخ نزدیک مکه در روز هشتم ذوالحجه ۱۶۹ هـ به دست لشکریان عباسیان هلاک شدند. شیعیان بعدها این روز را مانند واقعه کربلا یوم العزا اعلام کردند. دریمین زیدیه موفق شدند و چندین بار دودمان‌هایی از علویان را در آنجا به امامت مستقر ساختند و سرزمین یمن تا روزگار ما هم کشوری است که مذهب زیدیه در آنجا حکمفرماست. در سال ۱۹۹ هـ زیدیه در عراق علیه مأمون خلیفه عباسی قیام کردند. ابوالسرایا رهبر قیام، محمد بن طباطبای علوی (از شاخه حسنیه) را که مدعی مقام خلافت بود نامزد امامت کرد. این قیام سرکوب شد و ابوالسرایا اعدام گشت.

مهمترین قیام تاریخی زیدیه، که جنبه نهضت روستایی داشته، شورش بود که در نیمه دوم قرن سوم هجری و ربع اول قرن چهارم هجری در نواحی کرانه خزر در ایران وقوع یافت. نیمه

۱- توضیحی که معتزله برای بعضی از اصول شریعت اسلامی می‌داده‌اند توسط سران زیدیه مأخوذ گردیده بوده، ولی افراد عادی فرقه چندان توجهی بدان نداشتند. ۲- درباره خوارج به فصل اول رجوع شود.

دوم قرن دوم تا نیمه اول قرن چهارم هجری شورشهای روستایی شدید و پردامنه‌ای در نواحی مختلفه ایران وقوع یافت. یکی از این عصیانها قیام «محمره» (عربی است به معنی «سرخ‌علمان» یا «سرخ‌پوشان») در تحت رهبری بابک (بابک) در آذربایجان و غرب ایران بوده (۲۰۱ تا ۲۲۳هـ) که ارکان خلافت را از بیخ و بن متزلزل کرد. تقریباً تا دهه چهارم قرن نهم میلادی بیشتر قیامهای روستایی یادشده در زیر لفاظه معتقدات غیراسلامی - معتقدات فرقه خرمدینان که از زرتشتیگری انشعاب کرده بودند - وقوع می‌یافت. خرمدینان مانند اسلاف عقیدتی خویش یعنی مزدکیان (قرن پنجم و ششم میلادی) به خاطر استمرار مساوات اجتماعی و لغو مالکیت خصوصی بر زمین و انتقال اراضی به جماعت‌های آزاد روستایی می‌کوشیدند. ولی از اواسط قرن سوم هجری رهبری عقیدتی نهضت‌های خلق در ایران به دست شیعیان افتاد و نخست زیدیه و زان پس قرمطیان و اسماعیلیان و پس از ایشان شیعه امامیه و «غلات» شیعه هدایت نهضتها را به عهده گرفتند.

حتی آکادمیسین و . و . بارتولد نیز اشاره کرده که در قرون وسطی و مدتها پیش از ظهور صفویه، مذهب شیعه در ایران بیشتر در محیط روستا رواج داشته و پرچم عقیدتی نهضت‌های خلق بوده^۱. وجود این پدیده بیشتر بدان مربوط بوده که در قلمرو خلافت و دولتهایی که بر ویرانه‌های آن پدید آمدند مذاهب سنت و جماعت تفوق داشته و تشیع همچون «بددینی» تلقی می‌شده، و گاه‌گاه مورد تعقیب و اذناء قرار می‌گرفته.

نواحی کرانه خزری ایران - یعنی گیلان و ناحیه کوهستانی دیلم که در جنوب آن است و طبرستان (مازندران کنونی) و گرگان (مغرب آن جرجان است) که به وسیله کوه‌های مرتفع البرز و جنگلهای انبوه غیر قابل عبور، از خاک اصلی ایران جدا شده بودند - از لحاظ اقتصادی رابطه ضعیفی با دیگر نقاط آن کشور داشتند. و ضمناً گیلان و دیلمستان هرگز به زیر فرمان عربان در نیامدند و مردم آن سامان لاقلاً تا اواسط قرن سوم هجری بت پرست باقی مانده بودند. نظامات دوران متقدم فتودا لیزم در گیلان و دیلمستان با برده‌ای از ظواهر عادات و رسوم عهد پندر شاهی مستور شده بوده و جماعت‌های روستایی و خودمختاری در آنجا بسیار استوار بوده. کوهستانیان دیلمی که در زادگاه خویش زندگی سخت و فقیرانه ای داشتند دسته دسته وطن خود را ترک گفته، به سمت لشکری، مزدور خلفای عباسی و امرای محلی ایرانی می‌شدند. در دربار امیران نگهبانان سوار از غلامان جوان و زرخیز ترک و نگهبانان پیاده از مزدوران جوان دیلمی و گیلانی بوده‌اند. از میان صفوف مزدوران دیلمی سرداران برجسته (مانند سرداویج بن

۱- رجوع شود به: و. و. بارتولد. «در تاریخ نهضت‌های روستایی در ایران» ص ۵۵، پدیده، نیز از او: «ایران بازدید تاریخی» ص ۳۳.

زیار) و مؤسسان دودمانهای فتودالی برخاستند.^۱ علویان شیعه که مسورد تعقیب عباسیان واقع شده بودند به کوهها و جنگلهای دیلم و گیلان گریخته پناه بردند. و اسلام به صورت مذهب شیعه توسط ایشان در آن سامان رواج یافت.

در طبرستان محمد بن اوس حاکم منصوب از طرف محمد، امیر طاهری، روستاییان را سخت در زیر فشار گذاشت و مالیات و خراج را سه برابر از ایشان وصول کرد. گذشته از این، حکومت طاهریان اراضی موات و جنگل و مراتع را که بیشتر به جماعتی روستایی تعلق داشته ملک دولت اعلام کرد.^۲ این عمل سبب قیام روستایی در مرز طبرستان و دیلم شد. شورشیان از حسن بن زید حسنی العلوی، امام زیدیه، که در دیلم پنهان شده بود دعوت کردند که در رأس قیام قرار گیرد (۲۵۰ هـ). در نتیجه این قیام، دولتی از علویان شیعه (زیدیه) که قدرت آن به گیلان و دیلم و طبرستان بسط یافته بوده به وجود آمد. حسن بن زید (از ۲۵۰ تا ۲۷۱ هـ حکومت کرد) مردی بود دارای تحصیلات وسیع و عالم به علم فقه و شعر و واجد نیروی فوق العاده. وی و برادر و جانشینش محمد بن زید، دائماً ناگزیر بودند در مقابل تهاجمات سپاههای طاهریان و صفاریان و سامانیان از خود دفاع کنند. امامان علوی، گاه در تحت فشار دشمنان، بالاچار طبرستان را ترک گفته به غارها و بیغله‌های کوهستانی دیلم پناه می بردند و چون خطر رفع می شد باز می گشتند. بنا به گفته طبری، یعقوب صفاری کوششهای بی ثمری به عمل آورد تا دولت علویان را در کرانه‌های خزری به زیر فرمان خویش در آورد ولی با وجود دادن ۴۰ هزار تلفات توفیقی حاصل نکرد. سرانجام در سال ۲۸۷ هـ. اسماعیل سامانی توانست سپاه علویان را شکست دهد (محمد بن زید در پیکار کشته شد) و سلطه دولت فتودالی سامانیان را در کرانه دریای خزر مستقر سازد.

پس از گذشت سیزده سال (سال ۳۰۱ هـ) و بعد از هجوم روسیان از راه دریا، به نواحی خزری - هجومی که ارکان حکومت سامانیان را در آن نواحی متزلزل ساخت - قیام عمومی روستایی تازه‌ای وقوع یافت. و امام علوی، حسن بن علی، ملقب به اطروش (عربی به معنی «گر») که قبلاً در دیلم پنهان شده و پیرمردی بسیار جدی و مقبول‌العامه بوده در رأس قیام کنندگان قرار گرفت. وی به یاری قشرهای پایین مردم طبرستان و گیلان و دیلم به استقرار مجدد دولت علویان در کرانه‌های دریای خزر توفیق یافت. احیای دولت علویان این بار تنها با طرد لشکریان سامانی همراه نبوده، بلکه فتودالهای محلی یا دهقانان نیز از آن سامان رانده شدند. ابوریحان بیرونی تأسف می خورد که حسن اطروش دهقانان (زمینداران بزرگ) محلی را - که گویا فریدون پادشاه

۱- مسافریان (سالاریان) در دیلم و آذربایجان و آل زیار در گرگان و آل بویه در مغرب ایران و عراق عرب (هرسه در قرن چهارم هجری).
 ۲- طبری، سری ۲، ص ۱۵۲۴-۱۵۲۵.

باستانی و افسانه‌ای بر سر توده‌های مردم گمارده بوده - رانده و اکنون به‌جای ایشان شورشیان گوناگون زمین‌دار شده جانشین بزرگان و اعیان شده‌اند. جزئیات انقلاب ارضی که در آن نواحی صورت گرفته بود در منابع و متون دیده نمی‌شود. طبری خبر می‌دهد که حسن‌الاطروش با مردم به‌عدالت و با حسن‌نیت رفتار می‌کرده و هرگز مردم ندیده بودند که شخصی تا این حد پایبند عدالت و حسن اداره و انصاف باشد. چیزی نگذشت که حسن‌الاطروش درگذشت و در سال ۸۳۱۶. دولت علویان بر اثر ضربات لشکریان دودمان زیارسقوط یافت و نظامات پیشین فئودالی احیاء شد.

اکنون به‌شیعه امامیه می‌پردازیم. شیعه امامیه پس از مرگ امام پنجم محمدالباقر، فرزند وی جعفر بن محمد ملقب به‌صادق را به‌امامت ششم قبول کردند (متولد در حدود سال ۸۸۱. و متوفی به‌سال ۸۱۴۸) وی نیز مانند پدر و جد خویش هیچ‌گونه شرکتی در فعالیت سیاسی و نهضت‌های ضد دولت وقت نداشته. وی زندگی خویش را به‌صلح و آرامش [۲۱۹] گذراند و در مدینه درگذشت. درعوض، طبق روایات شیعه، امام‌جعفر صادق قانون‌دانی دقیق و عالم متبحری در الهیات بوده. شیعه امامیه وی را پایه‌گذار الهیات خویش می‌دانند و فقه شیعه را مذهب امام جعفر صادق یا مذهب جعفریه می‌خوانند. بعدها در میان شیعیان تألیفاتی رواج یافت که گویا به‌وسیله امام جعفر صادق نوشته شده بوده ولی این نسبت مشکوک است [۲۲۵]. فقیهان سنی نیز دانش او را در قوانین اسلامی و الهیات قبول داشتند و محترم می‌شمردند^۱. می‌گفتند که وی صاحب اطلاعات وسیعی در زمینه نجوم و کیمیا و علوم غیبیه است و در زهد و تقدس بی‌نظیر و فوق‌العاده است و معجزات فراوان به‌او نسبت می‌دادند. ابن‌واضح یعقوبی در «تاریخ» خویش گفتارها و کلمات قصار فراوان را - که گویا از آن امام جعفر صادق است - نقل می‌کند^۲. به‌ویژه تدوین و تنظیم اصول شیعه امامیه در ماهیت امامت و «نور محمدی» به‌وی نسبت داده شده. «نور محمدی» عبارت است از تجلی نور خدایی که حتی پیش از آدم آفریده شده بوده و پیامبران و محمد (ص) و اهل‌بیت او را روشن می‌کند^۳. تأثیر مکتب معتزله و به‌ویژه رد تشبیه و اینکه نباید برای آفریدگار صفات آدمی قائل شد، در الهیات امام‌جعفر صادق دیده می‌شود. [۲۳۱]

معهذا امام‌جعفر صادق اصول معتزله را به‌شدت وحدتی که زیدیه پذیرفته بودند قبول نکرد [۲۳۲]. بنا به‌روایات موجوده وی در موضوع آزادی اراده نظری بینابین داشته و در عین

۱- فقیهان سنی علت دیگری هم برای احترام به‌امام‌جعفر صادق داشتند، زیرا مادر وی از دودمان خلیفه ابوبکر ملقب به «صدیق» بوده است. [۲۳۳] ۲- یعقوبی «تاریخ» بخش ۲، ص ۴۵۸ و بند ۳- این اصول را مسعودی شرح داده («مروج» مجلد اول، ص ۵۵)

حال «جبر» یا تقدیر بلاشرط، و «تفویض» یا آزادی انتخاب آدمیان را در مورد افعال ایشان (تفویض کلمه‌ای است عربی به معنی «دادن حق (انتخاب)» (واگناردن)) رد می‌کرد. شیعیان امامیه در زمان حیات امام جعفر صادق از لحاظ معتقدات متحد و یکپارچه نبودند. هنوز غلات افراطی شیعه از میان ایشان منشعب نگشته بودند. یکی از نزدیکان متعصب و جدی امام به نام ابوالخطاب در پرستش شخصیت امام به جایی رسید که شایع کرد امام تجسم آفریدگار است. امام جعفر صادق نمی‌توانست چنین تحریفی را در دین اسلام اجازه دهد و ابوالخطاب را از خویش دور کرد... ابوالخطاب فرقه ویژه «غلات» شیعه را که «خطایه» نام داشتند تأسیس کرد.^۱

در زمان حیات امام جعفر صادق، انشعاب دیگری در جماعت پیروان وی وقوع یافت که عواقب آن از لحاظ تاریخ شیعه بسیار وخیم‌تر بوده است. امام جعفر صادق از میان پسران هفتگانه خویش فرزندان چهارم خود موسی‌الکاظم را شایسته امامت دانسته به جانشینی برگزید. ولی در میان جماعت امامیه عده‌ای به هواداری پسران ارشد وی یعنی اسماعیل و عبدالله و محمد که در صدد دفاع از حق امامت خویش برآمده بودند - برخاستند. از این گروه‌های انشعابی فقط دسته هواخواهان اسماعیل قوی و جان‌سخت بوده‌اند و به نام اسماعیلیه خوانده شدند. گرچه اسماعیل پیش از پدر بدرود جهان گفت (۵۱۴۵ هـ) و بالنتیجه نمی‌توانست در زمان حیات پدر امامت داشته باشد، معیناً اسماعیلیان پس از مرگ امام جعفر صادق، محمد فرزند اسماعیل را امام هفتم خوانده و شناختند. همان نام اسماعیلیه بر ایشان باقی ماند. به مرور زمان معلوم شد که اختلاف میان اسماعیلیه و شیعه امامیه بیشتر و عمیق‌تر از دعوای پسر سر مدعیان امامت است. اسماعیلیان نیرومندترین رقیبان شیعیان امامیه بودند و در تاریخ سیاسی و فرهنگی سرزمینهای اسلامی، به ویژه تاریخ ایران، در فاصله پایان قرن سوم تا اواسط قرن هفتم هجری مقام نمایانی را احراز کردند.^۲

در بجزوه این بحثها و مناقشات امام جعفر صادق در مدینه درگذشت و در قبرستان بقیع در کنار پدر و جد خویش به خاک سپرده شد. بنا به روایات شیعه، منصور خلیفه عباسی (از ۱۳۷ تا ۱۴۹ هـ حکومت کرد) که از مقبولیت و وجهه امام جعفر صادق در میان مردم بیمناک بود میوه‌ای به زهر آلوده برایش فرستاد و بدین وسیله امام را شهید کرد... شیعیان امامیه که به امام جعفر صادق وفادار مانده بودند، موسی‌الکاظم را به امامت هفتم

۱- در باره این فرقه رجوع شود به فصل یازدهم این کتاب.
۲- در باره اسماعیلیه نیز به فصل یازدهم این کتاب رجوع شود.

شناختند^۱. اخبار موثق تاریخی درباره زندگی وی که به دست ما رسیده اندک است.... روایت است که وی مردی گشاده دست و شکیبیا بوده و از آنکه به فرمان خلفای عباسی محبوس و یا هلاک شود بیم داشته [۲۲۴]، معیناً چندین سال پس از مرگ پدر، (از ۱۴۸ تا ۱۷۸ هـ) ظاهراً بالنسبه با آرامش خیال [۲۳۵] در مدینه می زیسته و به هیچ وجه فقیر نبوده، او دارای ۱۸ پسر و ۲۳ دختر بوده. (ضمناً امام موسی الکاظم زن عقدی نداشته و هم‌اکنون فرزندان از کنیزان بوده اند). به گفته ابن خلکان امام موسی الکاظم برای هر کس که غیبت و بدگویی از اومی کرده کیسه ای حاوی يك هزار دینار می فرستاده [۲۲۶].

بنا به گفته بعضیها در عهد خلیفه مهدی (۱۵۹ تا ۱۶۹ هـ) یا جانشین وی هادی (۱۶۹ تا ۱۷۵ هـ) امام موسی بن جعفر مورد سوءظن قرار گرفت که با شرکت کنندگان یکی از قیامها (خوارج) - که برخی از علویان نیز در آن مداخله داشتند - روایتی داشته و بدین سبب زندانی شد. ولی اگر موسی بن جعفر محبوس شده بوده، بهر تقدیر خطری جدی متوجه وی نبوده و به زودی آزاد گشته. بعدها مجدداً مورد سوءظن سیاسی واقع شد و به فرمان خلیفه هرون الرشید در مدینه بازداشت گردید و به بغداد منتقل شد^۲ و در آنجا به زندانش افکندند. اخبار منابع و متون در باره اوضاع و احوالی که منجر به حبس و مرگ وی گشته بسیار گوناگون است و فقط همه در يك نکته متفقند که امام موسی الکاظم در زندان بغداد به سال ۱۸۳ هـ. وفات کرد. مقامات دولت اعلام داشتند که به مرگ طبیعی مرده، ولی شیعه امامیه او را شهید می دانند.

شیعیان امامیه فرزند وی علی بن موسی را که بعدها به لقب «رضا» ملقب شد امام هشتم^۳ می دانند. وی نخست در مدینه زندگی می کرده. خلیفه مأمون گرچه برادر خویش و رقیب تخت خلافت یعنی امین را در مبارزه مغلوب کرده بود (۱۹۸ هـ) معیناً وضع خویش را بسیار نا- استوار می دید و حتی جرئت نمی کرد در بغداد ظاهر شود، زیرا در آنجا دوستش نمی داشتند و در خراسان (در مرو) باقی مانده بود و با زمین داران فتو دال ایرانی یاد هقانان نزدیک شده بود. مأمون به اندرز وزیر ایرانی خویش، فضل بن سهل، و برادر وی، حسن بن سهل، با شیعیان میان نهر و نزدیکی جست تا ایشان را در حکومت انباز کند و به یاری آنان از نارضایی عام مردم قلمرو خلافت بکاهد. مأمون در سال ۲۰۱ هـ. بدین منظور امر کرد تا امام شیعیان علی بن موسی را از مدینه به خراسان بیاورند. چون او را به خراسان منتقل کردند مأمون لقب مذکور یعنی «رضا» را به وی داد [۲۲۷]، و «ولیعهد» خویشش اعلام نمود (در ۲ رمضان سال ۲۰۱ هـ) و بدین منظور مجلسی مجلل از

۱- روایت است که مادر از کنیزی بربر بوده به نام حمیده (به روایت دیگر اندلسی بوده یعنی اسپانیایی).

۲- طبق بعضی مدارک (متأخر) در سال ۱۷۸ هـ. ۳- مادر او ایرانی بوده و حمیده مادر پدرش آن زن ایرانی را برای همسری (سر به) پدرش برگزیده بوده. علی بن موسی الرضا در سال ۱۴۸ یا ۱۵۳ هـ. به دیاجم گشود.

اخلاف عباس (عم پیامبر) و اخلاف علی بن ابیطالب و بزرگان و اعیان دولت - که جمعاً گویا ۳۳ هزار نفر بودند - در مرو فراهم آورد. مأمون به خاطر جلب رضای شیعیان فرمود تارنگ سیاه علم و لباس عباسیان را به رنگ سبز که رنگ محبوب شیعه بوده مبدل کنند و نام علی بن موسی الرضا را بعد از نام خویش بر سکهها ضرب نمایند: «الرضا امام المسلمین». خلیفه، دختر خویش حبیبه را به امام رضا (ع) بهزنی داد. مؤلفان متأخر شیعه [۲۲۸] خبر می دهند که در مقرر خلیفه در مرو مجالس گفت و شنود و مباحثه و مجادله در مسائل دینی با شرکت شخص مأمون و امام علی بن موسی الرضا و علمای سنی و شیعه و مسیحی و یهود و حتی زرتشتی تشکیل می شده است. شاید اسقف مسیحی مشهور حمران ثودور ابوقرة (نسطوری) که از شرکت خویش در «مجادله» دینی در دربار خلیفه مأمون یاد می کنند، یکی از همین مجالس مباحثه را - که با حضور علی بن موسی الرضا تشکیل می شده - در نظر داشته است.

ولی اتحاد خلیفه عباسی با شیعیان میان‌ترو دیری نپایید و خلیفه نتایجی را که از آن انتظار داشت به دست نیاورد. توده مردم ایران از این تغییر مشی چیزی عایدشان نشد و در بغداد علیه خلیفه قیامی صورت گرفت^۱ و دهقانان ایرانی (منظور زمین داران است) که در آن زمان بیشتر سنی مذهب بودند از روش خلیفه که له شیعه بوده ناراضی بودند. ظاهراً در آن عهد در میان توده مردم ایران، شیعه امامیه چندان مؤثر نبودند که اتحاد با ایشان کمک قابل توجهی را برای خلیفه تأمین کند.

مأمون بر اثر عدم موفقیت سیاست خویش تصمیم گرفت با شیعیان قطع رابطه نماید. وزیر او فضل بن سهل که به شیعیان تمایل داشت در گرما به سرخس کشته شد و گمان رفت که این قتل به فرمان پنهانی مأمون وقوع یافته (ولی مأمون این اتهام را رد کرد). و امام علی بن موسی الرضا در روستای نوقان از توابع طوس خراسان پس از خوردن انار مسموم (به طوری که می گفتند)^۲ (یا به روایت دیگر خوشه انگوری مسموم) و پس از سه روز رنج درگذشت (در اواخر صفر ۳۰۳ هـ). این بار ظاهراً شایعاتی که زهر دادن به امام را کار خلیفه مأمون می دانسته بی پایه نبوده است. مأمون جداً این سوءظن را رد کرده در عزای امام رضا گریست و مراسم پر-عظمتی برای تدفین وی به پا داشت و خود بشخصه وظیفه امام را انجام داده بر جنازه وی نماز گزار داد^۳. ولی اینکه مأمون پس از این عمل به بغداد بازگشت و از شیعیان برید و باری دیگر رنگ سیاه را، به جای رنگ سبز شیعه، رنگ دولتی خلافت اعلام کرد، به عقیده عموم، درستی

۱- این قیام تحت شمار احیای مذهب سنت و جماعت وقوع یافت. ابراهیم بن مهدی هم مأمون به خلافت نامیده شد (۳۰۲ هـ). این قیام خاموش و سرکوب گشت.

۲- یعقوبی «تاریخ»، بخش ۲، ص ۵۵۰. ۳- یعنی در نماز جلواستاد...

شایعات مزبور را تأیید می‌کند. از آنجایی که مرگ امام علی بن موسی الرضا به عقیده شیعیان، بر اثر قطع رابطه مأمون با شیعه وقوع یافت، ایشان وی را شهید راه دین می‌شمارند. وی در سناباد نزدیک طوس در باغی که مقبره خلیفه هرون الرشید (متوفی به سال ۱۹۴ هـ) قرار داشته مدفون گشت.

مرقد امام هشتم شیعیان زیارتگاه شیعه امامیه و یکی از اماکن مقدسه بزرگ ایشان است.^۱ در آن مکان قریه‌ای پدید آمد که بعدها به صورت شهری بزرگ درآمد که به نام مشهد علی الرضا یا، به اختصار، «مشهد» مشهور گشت.^۲ شهر مشهد بر اثر بسیاری زائران ثروتمند شد و به تدریج جای شهر قدیم طوس را که به دست مغولان ویران گشت - و بعدها هیچ گاه چنانکه باید احیاء نشد - گرفت. بنای مرقد امام علی بن موسی الرضا و مسجد مجلل مجاور آن که در قرن چهارم هجری به توسط امیر فایق ساخته شده بوده به امر سبکتکین مؤسس سلسله غزنویان (از ۳۷۶ تا ۳۸۸ هـ. حکومت کرد) - که دشمن شیعیان بود - خراب شد. و سلطان محمود غزنوی فرزند وی آن بنا را احیا کرد (در سال ۴۰۰ هـ). سلطان محمود با اینکه سنی بود امام علی بن موسی الرضا را بزرگ می‌داشت. در اواسط قرن پنجم هجری بنای مرقد باری دیگر به دست فاتحان ترک ویران گشت. در نیمه اول قرن ششم هجری بنای مرقد از محل اعانات خصوصی احیا شد و باری دیگر در سال ۵۶۱۷ هـ. به دست مغولان ویران گشت و مجدداً الجایتو خان، ایلخان مغولی ایران (محمد خدا بنده) که مذهب شیعه را پذیرفته بود آن را بنا کرد (الجایتو از ۷۰۴ تا ۷۷۶ هـ. حکومت کرد). ملکه گوهرشاد زوجه سلطان شاهرخ تیموری فرمود تا به خرج وی مسجد جامع بزرگی در جوار مرقد امام رضا بنا کنند. این مسجد در سال ۸۲۱ هـ. به دست معمار نامی ایرانی قوام‌الدین شیرازی ساخته شده و با کاشیهای رنگارنگ مرقع مزین شده است. مسجد جامع گوهرشاد یکی از زیباترین آثار معماری ایرانی است و در عهد صفویان گنبد اصلی مسجد با ورقهای طلا پوشیده شد.^۳

امام نهم شیعیان امامیه محمد بن علی الرضا ملقب به جواد (ع) (به معنی گشاده دست و بخشش کننده) و تقی (پارسا) بوده است. وی پسر ام حبیبه دختر خلیفه مأمون و زن عقدی امام رضا (ع)

۱- بنا به گفته ابن بطوطه جهانگرد که در دهه چهارم قرن چهاردهم میلادی (قرن هشتم هجری) این مکان را دیده، زائران شیعه پس از زیارت قبر امام رضا به طرف کور هرون الرشید سنگه می‌انداختند. قبر علی بن موسی الرضا را سنبلان نیز همچون مرقد رجلی مقس و فردی از دودمان علوی محترم می‌دارند. ۲- کلمه «مشهد» محل گواهی و محل شهادت (به خاطر ایمان) معنی می‌دهد و «شهید» که جمع آن «شهاد» است نیز از ریشه «شهید» است. ۳- برای جزئیات مربوط به حرم امام رضا در مشهد رجوع شود به: D. M. Donaldson. «The Shi'ite Religion» ص ۱۷۰-۱۸۷ همانجا به منابع و مأخذ نیز اشاره شده است.

نبوده، بلکه از بطن کنیزی که اهلیتیش معلوم نیست به دنیا آمده بوده^۱، امام نهم هنگام مرگ پدر در مدینه بوده و هفت یا نه سال داشته. مأمون خلیفه که می‌خواست او را تحت نظر داشته باشد ظاهراً در تحت حمایت خویشش قرار داد و یکی از دختران خود به نام زینب^۲ را به جباله نکاح او در آورد. این ازدواج نامشعور بود. امام محمد بن علی الرضا نخست در مدینه و زان پس در بغداد زندگی می‌کرد و به مطالعه الهیات و فقه اسلامی سرگرم بود. وی در عهد مأمون زندگی آرامی داشت، گرچه زوجه‌اش چندبار از او شکایت پیش خلیفه برد. ولی وضع امام محمل تقی در عهد معتصم خلیفه برادر و جانشین مأمون به بدی گرایید. در روایات شیعه آمده که وی به وسیله دستمال زوجه خویش زینب و به تحریک معتصم خلیفه و یا - به روایت دیگر - به توسط خود معتصم که شربت بی به‌زهر آلوده برایش فرستاده بود، مسموم شد. امام محمد تقی در سال ۵۲۰ ه. در بغداد بدرود زندگی گفت.

امام دهم شیعیان امامیه علی بن محمد ملقب به «نقی» (عربی = پاک) بوده. مادرش کنیز بوده^۳. علی بن محمد نقی (ع) به هنگام مرگ پدر شش یا هشت سال داشته و به اتفاق مادرش در مدینه می‌زیسته. در عهد دو خلیفه معتصم و واثق مورد تعقیب و اینا قرار نگرفت. ولی در عهد متوکل خلیفه که سنی معتصب بوده تعقیب و ایندء معتزله و شیعه آغاز شد و زیارت مراد علی بن ابیطالب و حسین بن علی ممنوع گشت و آرامگاه حسین در کربلا ویران شد و علی بن محمد نقی نیز به رغم عدم فعالیت سیاسی خویش [۲۲۹] از زجر و تعقیب به دور نماند.

بنا به گفته مسعودی^۴ جاسوسان به خلیفه گزارش دادند که امام علی نقی در خانه اسلحه و کتب ضاله پنهان کرده و می‌خواهد حکومت را به دست گیرد. رئیس نگهبانان ترک به امر خلیفه به مدینه گسیل گشت و شبانه وارد خانه امام شد و تفتیش به عمل آورد. و با اینکه به هنگام تفتیش چیز شایسته سرزنشی نیافتند، امام را نخست به بغداد و پس از آن به سامرا که مقر خلیفه بوده بردند. روایات شیعه معجزات گوناگونی به این امام نسبت می‌دهند که گویا در ایام زندان از او سر زده. وی حتی پس از قتل متوکل که به دست نگهبانان ترک خلیفه انجام گرفت، (۵۲۷ ه.) نیز از زندان آزاد نشد و در سال ۵۲۵ ه. به سن چهل سالگی در حبس وفات یافت و گویا بیست سال زندانی بوده.

امام یازدهم شیعیان امامیه حسن بن علی ملقب به عسکری بوده (مأخوذ از نام شهر سامرا

۱- روایات بعدی وی را گاه نوبیه و گاه یونانیه و گاه فبطیه می‌خوانند. فقط در يك نكته متفق‌القولند که [در آغاز] مسیحیه بوده. ۲- در تاریخ کزیده حمد الله مستوفی قزوینی آمده که مأمون دختر خود زینب را به امام رضا (ع) داد. ۳- بنا به روایات شیعه وی را «مروارید مغرب» می‌خوانند وی زن اسیری بود از کشورهای غربی (از اروپای غربی؟) و او را سوسن نیز می‌نامیدند. شاید این کلمه مأخوذ از نام مسیحی وی (سوسانا) باشد. ۴- مسعودی، «مروج» مجلد ۲، ص ۳۷۹ و بعد.

که امام بیشتر ایام زندگی را در آنجا گذرانده بوده. سامراء را غالباً «العسکر» - عربی، به معنی لشکریان و به مفهوم اردوگاه لشکر - می‌نامیدند، زیرا لشکر خلیفه در آنجا مستقر بودند (ونسبت «عسکری» امام از آنجاست). وی در سال ۲۳۲ یا ۲۳۳ ه. چندسال پیش از بازداشت پدرش به دنیا آمد. مادرش کنیزی بوده. چون علی‌الثقی (ع) در زندان سامراء محبوس شد به اهل بیت او اجازه دادند که در خانهٔ ملکی خویش در همان شهر زندگی کنند. حسن‌العسکری پس از مرگ پدر در عهد خلیفه المعتز (بنابراین در فاصلهٔ سالهای ۲۵۵ و ۲۵۶ ه) در زندان بغداد محبوس شد. وی در زمان خلفای بعدی نیز در زندان بهسر می‌برده و بنا به روایات شیعه، معتمد خلیفه (از ۲۵۷ تا ۲۷۹ ه حکومت کرد) پیش از دیگران به‌اینها و رنج دادن امام دست زد. ولی بعدها همین خلیفه وی را آزاد کرد و اجازه داد تا در شهر سامراء در خانهٔ پدری خویش زندگی کند. اما خلیفه او را از مستمری که علی‌الرسم به‌خلاف پیامبر (سادات علوی) از محل خمس - یعنی يك پنجم غنایم پرداخت می‌شد - محروم کرد. امام حسن‌العسکری زن عقدی نداشت، ولی روایت است که یکی از کنیزان او به‌نام نرجس^۱ پسر و دختری برای او آورد. سرنوشت تنها فرزند امام حسن‌عسکری این بود که آخرین امام شیعه باشد. در روایات شیعه معجزات فراوان و زندگی مشحون از تقوی و پارسایی به‌امام حسن‌عسکری (ع) نسبت داده شده است. ظاهراً مقام قدسی او همانند امامان دیگر پیشین، یعنی اسلاف وی، بوده است. وی در سال ۲۶۰ ه در شهر سامراء وفات کرد و به‌هنگام مرگ بیش از ۲۷ سال نداشت. در روایات شیعه او هم در شمار «شهدای راه‌دین» شمرده شده است و می‌گویند که از طرف معتمد، خلیفه عباسی، زهرش داده بودند.

اطلاعات و اخبار مربوط به زندگی آخرین و دوازدهمین امام شیعیان امامیه بسیار مبهم است. امام دوازدهم، همان محمد پسر امام حسن‌عسکری است که قبلاً یادش کردیم و روایت است که چهار یا پنج سال پیش از مرگ پدر (به‌روایات دیگر فقط دو سال پیش یا هشت ماه بعد از مرگ پدر) دیده به‌جهان گشود. به‌هر تقدیر به‌هنگام درگذشت پدرش، کودکی بیش نبوده. این کودک که مقام امامت داشته پس از رسیدن به سن ۶ سالگی (به‌روایات دیگر هفت یا نه سالگی) ناپدید شد. دربارهٔ اوضاع و احوال غیبت او داستانهای گوناگون وجود دارد که تاریخ اکثر آنها مدتها بعد از وقوع غیبت است. به‌روایتی وی در سرداب خانهٔ خویش ناپدید شد^۲... به هر تقدیر، از آن پس، امامان «ظاهر» وجود نداشته‌اند. برخی از امامیه معتقد

۱- یعنی «گل رگس» به‌روایت دیگری وی را «خبط» یعنی شیر خوش‌بوی می‌نامیدند. این‌گونه نامها، مانند سوسن و بنفشه و گلنار و غیره عادتاً به کنیزان حرم داده می‌شده. ۲- سرداب زیرزمینی است که حوضچه‌ای نیز دارد. این‌گونه سردابها در خانه‌های مرفه ایران و عراق وجود داشته و به هنگام گرما بدان پناه می‌بردند.

بودند که خداوند مردمان را به خاطر گناهانشان از وجود امام محروم کرده. بعضی دیگر عقیده داشتند که دنیا بی امام نمی‌تواند وجود داشته باشد. و اگر امام «ظاهر» وجود نداشته باشد پس امام «مستور»ی هست که خداوند حفظش می‌کند و وی به‌طور نامرئی سرنویشت جماعت شیعه را اداره می‌نماید. و چون بازگشت، هم او مهدی است. ظاهر آستواری و ایمان به امام «مستور» یا مهدی و «رجعت» وی بدان سبب بوده که توده‌های مردم امیدوار بودند که با رجعت وی، دگرگونی اجتماعی به‌صورت دینی وقوع خواهد یافت...

شیعه معتقدند که امام مستور همان محمد بن حسن امام دوازدهم است که ناپدید شده و القاب گوناگونی از قبیل «حجت» و «منتظر» و «مهدی» و «صاحب الزمان» به‌وی می‌دهند.

این عقاید مختلفه - چنانکه در این موارد علی‌القاعده پیش می‌آید - موجب انشعابهای گوناگون در میان شیعه امامیه می‌شده و در نتیجه فرق فرعی جدید به وجود می‌آمدند. بنابه گفته د.ب. ماکدونالد شمار این فرق فرعی امامیه یازده بوده، و فقط به تدریج سرانجام عقیده کسانی که دوازده امام را قبول داشته و امام محمد بن حسن العسکری را مهدی و امام مستور می‌دانستند، پیروز شد. سنتی درباره تسلسل دوازده امام استوار و قائم شد [۲۳۵]. به عقیده د.ب. ماکدونالد این سنت به‌طور قاطع فقط در قرن پنجم هجری [۲۳۱] مکنون گشت و شیعیان امامیه را «اثنی عشریه» («دوازدهی» یعنی «هواخواهان دوازده امام») نیز نامیدند.

کاملترین سلسله امامان را در سنت شیعه امامیه اثنی عشریه می‌یابیم به شرح زیر:

۱ - علی بن ابیطالب المرتضی (یعنی «برگزیده»)، مقتول به سال ۴۱ هـ.

۲ - حسن بن علی و فات به سال ۴۹ هـ.

۳ - حسین بن علی الشهید، مقتول به سال ۶۱ هـ.

۴ - علی زین العابدین، وفات به سال ۹۵ یا ۹۶ هـ.

۵ - محمد باقر، وفات به سال ۱۱۴ هـ.

۶ - جعفر الصادق، وفات به سال ۱۴۸ هـ.

۷ - موسی الکاظم، وفات به سال ۱۸۳ هـ در زندان.

۸ - علی بن موسی الرضا وفات به سال ۲۰۳ هـ.

۹ - محمد تقی (جواد) وفات به سال ۲۲۱ هـ.

۱۰ - علی نقی، وفات به سال ۲۵۸ هـ، در زندان.

۱۱ - حسن العسکری، وفات به سال ۲۶۰ هـ.

۱۲ - محمد مهدی، در فاصله سالهای ۲۶۱ و ۲۶۵ هـ غایب شد.

از این دوازده تن علی بن ابیطالب (خلیفه چهارم و امام اول) و فرزند او حسین بن علی

مقتول شدند. اما روایات شیعه [و برخی از روایات سنی نیز] در باره دیگر امامان می‌گوید که

ایشان از طرف خلفای اموی، یاعباسی مسموم شده‌اند ...

مراقد امامان بهزودی زیارتگاه شد و نه تنها شیعیان بلکه سنیان که علی (ع) و حسین و دیگر علویان و اولیاء الله را بزرگ می‌داشتند بهزیارت مقابر ایشان روی می‌آوردند. آرامگاههای امامان بهاعتقاد شیعیان در نقاط زیر قرار دارند.

علی بن ابیطالب، در نجف (عراق عرب).

حسن بن علی، علی زین العابدین، محمد الباقر و جعفر الصادق، در مدینه در قبرستان بقیع^۱.

حسین بن علی، در شهر کربلا (عراق عرب، نزدیک حله).

موسی الکاظم و محمد تقی، در کاظمین نزدیک بغداد.

علی بن موسی الرضا، چنانکه پیش گفتیم، در شهر مشهد (خراسان).

علی تقی و حسن العسکری در سامرا.

مراقد دیگر اخلاف امامان، یا به اصطلاح امامزادگان، نیز به موازات قبور و اماکن مقدسه بالا مورد زیارت شیعیان قرار می‌گیرد^۲. در میان آنها مرقد های فاطمه (ع) خواهر امام هشتم علی بن موسی الرضا در شهر قم، و عبدالعظیم خلف امام دوم حسن بن علی (ع) و از اصحاب امام محمد تقی و علی تقی، که قبه و زاهد بود، در محل شاه عبدالعظیم نزدیک تهران. بر مراقد اینان و همچنین دیگر علویان بناهایی ساخته شده و در مجاورت آن مساجدی احداث گشته است.

پس از غیبت امام دوازدهم به مدت بیش از شصت سال (تا سال ۱۳۲۹ هـ) «جان نشینانی» به عنوان «نائب خاص» در رأس جماعت شیعه امامیه قرار داشتند که نایب امام غایب بودند. نایب چهارم به نام علی بن محمد السامرائی (السمری) به هنگام مرگ (سال ۱۳۲۹ هـ) جانشینی برای خویش تعیین ننمود. بنا به روایات شیعه وی معتقد بود که چون سالهای متمادی از تاریخ غیبت امام دوازدهم سپری شده و روزگار پر آشوبی آغاز گشته (قیامهای قرمطیان که مردم در آن شرکت داشتند موضوع یک تبدیل اجتماعی و استقرار «حکومت عدل را بر زمین» مطرح کرده بوده و آل بویه بغداد را مسخر ساخته بودند و خلافت اسماعیلیه فاطمی در آفریقا تأسیس شده بوده) بنا بر این همه علامات «رجعت امام مستور» مهدی موجود است و تعیین جانشین موقتی، وکیل، معنی ندارد. از آن زمان جماعت شیعه امامیه رئیس مرئی و نافذ الکلمه و مقبول امامه ای نداشت. شیعیان دوران حکمفرمایی نواب خاص را عصر «غیبت صغری» می‌خوانند و زمان بعد از سال ۱۳۲۹ هـ را «غیبت کبری امام دوازدهم»^۳.

۱- این قبرستان سرانجام خراب شد و مراقد به دست فرقه منتهب دهایی که بزرگداشت اولیاء الله و ائمه را نفی می‌کردند ویران گشت. ایشان مکه و مدینه را در سال ۱۲۱۸/۱۹ هـ تصرف کردند. ۲- «امامزاده» کلمه‌ای است مرکب و «عربی-فارسی» به معنی خلف و یا زاده امام. این کلمه در ایران به مفهوم مرقد و یا آرامگاه خلف امام نیز استعمال می‌شود. ۳- درباره شرح زندگی مشروحتر امامان و نواب رجوع شود به: D. M. Donaldson, "The Shi'ite Religion" ۱-۲۵۷ ص

دودمان ایرانی (دیلمی) آل بویه (از ۳۲۴ تا ۴۴۷ هـ) که در غرب ایران و عراق حکمروا بوده و بغداد را مسخر ساخت (۳۳۴ هـ) خلفای عباسی را عملاً از قدرت سیاسی محروم نمود^۱ و فقط حکومت شیخ‌آسای روحانی را برای ایشان باقی گذاشت. مؤسسان دودمان بویه از شیعیان میان‌هرو (زیدیه) بودند. افراد بعدی آن‌خاندان با اینکه ظاهراً سنی بودند ولی در باطن به شیعیان حسن توجه داشتند و یا به هر تقدیر با شیعه میان‌هرو مدارا می‌کردند. و برای شیعیان امامیه و زیدیه غرب ایران دوران طولی آغاز شد که در آن تاحدی آزادانه و در محیطی آرام به تبلیغ عقاید خود پردازند و به تدوین و تنظیم شریعت و فقه خویش مشغول شوند.

عقیده غلطی وجود دارد که گویی یکی از تفاوت‌های اصلی سنیان با شیعیان این است که اینان (شیعیان) «سنت» را قبول ندارند. ای. گولدتسیهر می‌گوید که «این عقیده اشتباه محض است که بالکل ماهیت تشیع را تحریف می‌کند و محتملاً در اکثر موارد بر اثر اختلاف میان دو کلمه «سنة» و «شیعه» پدید آمده است. هیچ شیعه‌ای ممکن نیست تحمل کند که وی را مخالف اصل سنت بشمارند^۲. فقط سنت شیعه با سنت اهل سنت و جماعت مطابقت ندارد. شیعیان از خود احادیثی دارند که علی‌الرسم «اخبار» نامیده می‌شود. احادیث شیعه به اسناد دیگری متکی است و در آن به اخبار ائمه علوی استناد شده است. شیعیان بیشتر احادیثی را که اسناد آنها به صحابه‌ای که مخالفان آشکار علی (ع) بوده‌اند منتهی می‌شود، مثلاً آنچه از عایشه و طلحه و زبیر و غیره منقول است رد می‌کنند. مجموعه‌های احادیث شیعه نه تنها محتوی روایت سخنان و اعمال پیامبر محمد (ص) است، بلکه شامل کلمات و گفته‌های علی (ع) و امامان خلف او نیز هست.

با این وصف شمار احادیثی که مورد قبول سنیان و شیعیان هر دو است اندک نیست. گولدتسیهر چنین می‌گوید: «غالباً باید اذعان کنیم که تعداد کثیری احادیث مشترک بین هر دو گروه^۳ وجود دارد. و فرق میان آنها فقط این است که نام کسانی که اسناد به آنها مربوط می‌شود متفاوت است و اگر احادیث سنیان با گرایشهای شیعیان مساعد باشد و یا لاقلاً مخالف آنها نباشد علمای شیعه بدون اینکه تردیدی به خود راه دهند به مجموعه‌های احادیث مخالفان خویش اشاره و استناد می‌کنند^۴».

احادیث شیعه و مجموعه‌های احادیث ایشان متأخرتر از احادیث سنیان است. و احتمال ساختگی بودن در آنها بیشتر است [۲۲۲]. ای. گولدتسیهر عرب شناس مجارستانی این جنبه

۱- اصلاً خلافت عباسی دوام داشته و آل بویه ولات خلفا بودند (با لقب «امیرالامراء») و خلفا ولایت ایشان را تصویب می‌کردند. ولی این امر صرفاً ظاهری و غیرواقعی بوده. عملاً خلفا تابع آل بویه بوده و در دست افراد آن خاندان به منزله عروسک‌های خیمه شب بازی بوده‌اند. ۲- ای. گولدتسیهر، «دروس در باره اسلام» ص ۲۱۲-۲۱۳. ۳- یعنی سنیان و شیعیان. ۴- ای. گولدتسیهر، «دروس درباره اسلام» ص ۲۱۳.

اخبار شیعه را مفصلاً شرح داده است.^۱ تألیفات مؤلفان زیدیه (از امام قاسم بن ابراهیم الحسینی متوفی به سال ۲۴۶ ه‍.ق و دنبال‌کنندگان کار او) در فقه و اصول در اثر ک. بروکلیمان برشمرده شده.^۲ گرچه شیعیان امامیه معتقدند که امام جعفر صادق مؤسس فقه ایشان است ولی نخستین مجموعه‌های احادیث و تألیفات فقهی امامیه که به دست ما رسیده از نیمه دوم قرن سوم آغاز می‌شود و اطلاعات مفصل درباره آنها در فهرست محمد بن الندیم (۳۸۵ ه‍.ق) و دیگر منابع یافت می‌شود.^۳

یکی از گسترده‌ترین آورانندگان حدیث امامیه که شهرتی بسیار دارد محمد بن الحسن القمی است. (متوفی به سال ۲۹۱ ه‍.ق) که مجموعه‌ای از احادیث شیعه فراهم آورده است. یکی دیگر از قتیبان امامیه که نفاذ کلامش بیشتر است محمد بن یعقوب الکلینی^۴ بوده که به سال ۳۲۸ ه‍.ق در بغداد درگذشت. کتاب مفصل «الکافی فی علم الدین» تألیف اوست و مجموعه‌ای است محتوی بیش از شانزده هزار حدیث (که به قول خود مصنف ۵۰۷۲ حدیث از آن میان «صحیح» و مورد وثوق و ۹۴۸۵ حدیث آن «ضعیف» و وی باقی را باقید احتیاط می‌پذیرد). این مجموعه به دو بخش تقسیم شده: بخشی درباره «اصول» و بخش دیگر «در فروع».

بزرگترین فقیه و عالم الهیات شیعه امامیه در قرن چهارم ابو جعفر محمد بن علی القمی است که بیشتر به لقب «ابن بابویه» (که اعراب آن را به صورت «ابن بابویه» در آورده‌اند) و «الصدوق» مشهور است. وی در سال ۳۴۴ ه‍.ق از خراسان به بغداد رفت و در سال ۳۸۱ ه‍.ق در آنجا بدرود جهان گفت. قریب ۳۰۰ تألیف به وی نسبت داده شده که از آن همه فقط در حدود ده تألیف به جا مانده است. از آن جمله کتابی است حاوی ۴۵۰۰ حدیث تحت عنوان «مسئله لایحضره لقیه»^۵.

قاضی نعمان محمد بن حیان ساکن مصر که نخست مالکی بوده و بعد به مذهب شیعه امامیه گرویده (متوفی به سال ۳۶۴ ه‍.ق) کافیی در حقوق امامیه نوشته که اسماعیلیه باطنی نیز آن را برای عده‌ای از پیروان خویش که در درجات مادون هستند پذیرفته‌اند.^۶

یک مرجع دیگر و مقبول‌العامه امامیه ابو عبدالله محمد بن نعمان البغدادی المفید (متوفی به سال ۴۱۳ ه‍.ق) بوده که تألیفات بسیار داشته. (گویا ۲۰۰ تألیف که از آن فقط چهار کتاب در

۱- رجوع شود به: I. Goldziher "Muhammedanische Studien" ص ۱۱۸-۱۱۱

۲- C. Brockelmann. "Geschichte der arabischen Literatur" T.I ص ۱۸۵-۱۸۶

۳- در این باره رجوع شود نیز به:

C. Brockelmann. "Geschichte der arabischen Literatur" T.I ص ۱۸۶-۱۸۸

D. M. Donaldson. "The Shi'ite Religion" ص ۳۰۴-۲۸۱

۴- در برخی تألیفات خارجی به غلط «کولینی» نوشته‌اند. ه- چاپ سنگی تهران، ۱۳۲۶ (۱۹۰۸ م).

۵- در این باره به فصل نهم این کتاب رجوع شود.

دست است [۲۳۳]). ولی شاگرد وی محمد بن حسن الطوسی بیش از او شهرت یافت (در سن ۷۳ سالگی به سال ۸۴۶۱ درگذشت). او اصلاً از مردم طوس خراسان بود و در جوانی به بغداد نقل مکان کرد. و چون پس از سقوط آل بویه (۸۴۴۷) و انتقال قدرت به سلجوقیان تعقیب و ایذاء شیعیان آغاز گشت، طوسی را متهم کردند که بعضی از صحابه مخالف علی (ع) را لعن کرده است. وی توانست برائت خویش را ثابت کند، ولی ناگزیر بغداد را ترک گفته به نجف رفت و چیزی نگذشت که در آنجا چشم از جهان فرو بست. وی «فهرست» کتب و آثار شیعه را مدون ساخت و این فهرست برای هر کس که بخواهد کتب مزبور را مورد مطالعه قرار دهد لازم است [۲۳۴]. شیعیان امامیه دو کتاب دیگر طوسی - که یکی - «تهذیب الاحکام» و دیگر «استبصار» است (تحقیق در اختلاف اخبار و احادیث) به انضمام کتب پیش گفته کلینی و ابن بابویه را معتبرترین کتب فقهی شناخته‌اند (و آنها را «الکتب الاربعه» می‌خوانند). ضمناً این سه محمد (یعنی کلینی و ابن بابویه و طوسی) عالترین مقام علمی امامیه در قرنهای چهارم و پنجم هجری شمرده می‌شدند. لازم به گفتن نیست که کتب دینی مذکور به زبان عربی نوشته شده است.

در عهد غزنویان (در مشرق ایران) و به ویژه در زمان سلجوقیان دوران واکنش بیرحمانهٔ سنیان آغاز گشت. شیعیان اعم از میانرو و یا اسماعیلی و یا «غلات» مرتباً مورد تعقیب و ایذاء قرار می‌گرفتند. شیعهٔ امامیه و فقیهان ایشان ناگزیر عقیدهٔ خویش را پنهان می‌کردند و خویشتن را سنی می‌نمودند. دوره‌ای که از اواسط قرن پنجم هجری آغاز می‌گردد تا هجوم مغول، یعنی ربع اول قرن هفتم، از لحاظ بسط و نشر ادبیات و تألیفات شیعه نامساعد بوده است. در این دوره فقط يك عالم برجستهٔ امامیه وجود داشت به نام شیخ الطبرسی که در مشهد و سبزوار زندگی می‌کرده و تفسیری که از دیگر تفاسیر در نظر شیعیان مقبول‌العامه تر بوده به نام «جامع الجوامع فی تفسیر القرآن» [۲۳۵] نوشته است^۱.

زمان آزادی شیعیان امامیه در عهد فتوحات مغول در ایران فرا رسید. مغولان پیش از آنکه اسلام آورند (سال ۸۶۹۵) به طور یکسان با اهل همهٔ ادیان و مذاهب و فرق مدارا می‌کردند (یا در برابر همهٔ اینان بی‌اعتنا بودند). برخی از ایلخانان مغول در ایران به ویژه از مسیحیان و بودائیان حمایت می‌کردند (هلاکو خان و اباقا خان، اما ارغون‌خان از مسیحیان و بودائیان و یهود نیز حمایت می‌کرد) ولی پیروان دیگر ادیان و مذاهب را نیز مورد تعقیب و ایذاء قرار نمی‌دادند. پس از آنکه ایلخانان اسلام آوردند، الجایتو خان (سلطان محمد خدا بنده، ۷۰۴ تا ۷۱۶) حتی خود به مذهب شیعهٔ امامیه درآمد - منتهی به طور خصوصی. وای نتوانست مذهب

۱ - رجوع شود به ص ۴۵۵، T.I. C. Brockelmann. "Geschichte der arabischen Literatur"

شیعه امامیه را دین رسمی و دولتی اعلام کند زیرا که فقیهان سنی (شافعیان و حنفیان) و بزرگان فئودال ایرانی که در آن زمان بیشتر سنی بودند، با نظر وی مخالفت می‌کردند.

نامی‌ترین علمای شیعه این‌س دوران یکی نجم‌الدین جعفر بن محمد الحلّی (متوفی به‌سال ۵۶۷۴) مؤلف کتابی به‌نام «شرایع‌الاسلام»^۱ بوده که کتابش مقبول‌العامه‌ترین تألیف است در فقه شیعه امامیه. و دیگر خواهرزاده او جمال‌الدین حسن بن المطهر الحلّی ملقب به «علامه‌حلّی»^۲. علامه‌حلّی کتابی در ماهیت امامت به‌نام «منهاج‌الکرامه فی معرفه‌الامامه» درده فصل و فصلی تکمیلیه [۲۳۶] در اصول‌الهیات شیعه نوشته. گذشته از این در شمار آثار بسیاروی (گویا تعداد آنها ۷۵ بوده ولی شمار معدودی محفوظ مانده و در دست است) کتابی در مبانی معتقدات شیعه به‌نام «منهاج‌الیقین فی اصول‌الدین» و راهنمایی در فقه امامیه به‌نام «تذکره الفقهاء» در سه مجلد وجود دارد. همه این کتب به‌زبان عربی نوشته شده. می‌گویند که ابن‌المطهر الحلّی (متوفی به‌سال ۵۷۲۷) ایلخان‌الجایتو خان مغول را به‌مذهب شیعه در آورد. دو مؤلف اخیر‌الذکر شهرت علمای پیشین شیعه را تحت‌الشعاع قرار دادند و بعدها در زمان صفویان پس از استقرار مذهب شیعه در ایران تألیفات دو فقیه حلّی دستور و راهنمای اصلی شیعیان در شریعت و الهیات و فقه امامیه قرار گرفت.

علمای امامیه معتقدات خویش را به‌پنج اصل زیریا «اصول‌الدین» تقسیم می‌کنند:

توحید - یا اصل یکتایی خداوند

عدل - عقیده به‌عدالت خداوند

نبوت - عقیده به‌رسالت و پیامبری محمد (ص) و اسلاف وی یعنی پیامبران پیشین.

امامت - لزوم شناختن وراثت امامت در آل علی (ع).

قیامت، یا معاد - عقیده به‌رستاخیز مردگان و «محکمّه و حشنتاک» و زندگی آنجهانی.

از این پنج اصل در چهار اصل، یعنی توحید و عدل و نبوت و قیامت، شیعیان امامیه و

سنیان مشترکند. فقط «عدل» را شیعیان به‌مفهومی که نزدیک به‌تعبیر معتزله است درک می‌کنند

و تقدیر بلاشرط را هم رد می‌کنند. اما برعکس در اصل امامت شیعیان امامیه اثنی عشریه و

امامت و خلافت اهل سنت و جماعت اختلاف فاحش اصولی وجود دارد.

اساس اصول شیعه همانا اصل امامت است. «امام و خلیفه» سنیان واجد هیچ‌گونه صفات

قدسی نیست و معلمی نافذ‌الکلام نمی‌باشد^۳. ولی «برعکس امام شیعیان به‌سبب صفات شخصی

که خداوند در نهاد او به‌ودیعه گذارده، پیشوا و معلم مسلمانان و وارث مقام پیامبر است. و

۱- چاپ عبدالرحیم ۱۳۰۵ (۱۸۸۲) ترجمه‌ای روسی توسط کاظم بیک و ترجمه دیگری به‌زبان فرانسه توسط

A. Query موجود است. ۲- درقرنهای هفتم و هشتم شهرحله درعراق عرب مرکز علمای شیعه بوده.

۳- درباره‌نظرای سنیان درمورد امامت - خلافت به‌فصل ششم این کتاب رجوع شود.

به نام و از طرف آفریدگار حکم می کند و تعلیم می دهد... و دارای صفات فوق انسانی است که وی را فراتر از سطح عادی آدمیان قرار می دهد»^۱ - «عصمت» صفتی است که شیعیان برای امام قائلند. علمای سنی «عصمت» را فقط خاص محمد (ص) می دانند. اما شیعه این صفت را برای امامان نیز قائلند و جبلی ایشان می دانند.

اختلاف به اینجا خاتمه پیدا نمی کند. شیعیان حتی فرق میان رهرو ایشان (به استثنای زیدیه) معتقدند که امامان به طور جبلی حامل «ظهور» [۲۳۷] الهی اند. نطقه این عقیده در قرآن است و در آنجا عیسی «کلم الله» [۲۳۸] نامیده شده^۲. ولی محمد (ص) این صفت را به خویشتن نسبت نداده. شیعیان اصل نور الهی ازلی یا «نور محمدی» را بسط دادند. این نور الهی از زمان خلقت آدم به تواتر از يك فرزند برگزیده آدم به فرزند دیگری که از طرف آفریدگار برگزیده شده بود منتقل می شد. زان پس این نور در عده ای از پیامبران منعکس گشت و سرانجام در عبدالمطلب جد محمد (ص) منعکس شد. پس از وی نور الهی منقسم گشت: بخشی از آن در عبدالله پدر محمد (ص) منعکس شد و پس از وی به پیامبر رسید و بخش دیگر در ابوطالب برادر عبدالله منعکس گشت و پس از او به پسرش علی (ع) رسید. پس از علی نور الهی متواتراً در سلسله امامانی که از اخلاف علی (ع) بودند، از نسلی به نسل دیگر منعکس شد. همین انعکاس یا «ظهور» نور الهی بود که افرادی از دودمان علوی را شایسته مقام امامت زمان خود می کرد و نیروهای روحانی فوق انسانی به آنان می بخشید.

از این اصل «عصمت» یا معصومیت امام، مصونیت وی از گناهان و اشتباهات و معصومیت او در گفتار و عقاید و افعال ناشی می شده.

نظر شیعیان امامیه درباره امامت به قراری است که در بالا گفته شد. گولدتسهر می گوید: «شیعه میان رهرو به تقریب درباره ماهیت امامان خویش این گونه فکر می کنند. البته این عقاید را به صورت اصول نظری مرتب و مدون و استواری نمی یابیم ولی می توان گفت که شیعیان عموماً این نظر را در مورد ماهیت امامان قبول دارند»^۳. این نظر، قائل شدن مقام الوهیت برای امام نیست، بلکه فقط تصویری است از ظهور و انعکاس نور الهی در وجود ایشان. ولی برای توده وسیع مؤمنان که به دقیق عبارات و مطالب روحانی آشنا نیستند همین قدر هم راه راه سوی قائل شدن الوهیت امامان (حلول) می گشوده و غلات شیعه به چنین نتیجه ای رسیده اند^۴. بدین قرار بر طبق تعالیم شیعه امامیه پیروان این مذهب نه تنها باید به خدای یکتا و رسالت

۱- ای. گولدتسهر «دروس درباره اسلام» ص ۱۹۲، نیز رجوع شود به:

I. Goldziher. Beiträge zur Literaturgeschichte der Shi'a. ص ۴۴۵

۲- ای. گولدتسهر، «دروس درباره اسلام» ص ۱۹۲. ۳- ای. گولدتسهر «دروس درباره اسلام» ص

۱۹۲. ۴- درباره غلات شیعه رجوع شود به فصل یازدهم این کتاب.

محمد(ص) و پیامبران پیش از وی و وحی و تنزیل قرآن ایمان داشته باشند، بلکه باید به «امام زمان» و این که امام برگزیده خاص آفریدگار است و بخشی از نور الهی در وی ظاهر شده و معلمی است «معصوم» که مؤمنان را به سوی سعادت ابدی رهنمون می‌باشد نیز معتقد و مؤمن باشند. امامیه می‌گویند که روح را نمی‌توان بدون شناخت «امام زمان» نجات داد. شناخت امام حقیقی و پیروی از وی شرط لازم نجات است. و چون ماهیت امام معصومیت است، همه دستورها و عقاید وی را باید همچون حقیقتی مسلم و آشکار تلقی کرد. اگر عقیده امام با ادراک مستقیم حسی ما تناقضی داشته باشد باید عقیده امام را مرجح دانست، زیرا معصومیت منبع آن عقیده محرز است و حواس مردم عادی ممکن است آنان را فریب دهد و تصور غلط و شبح آسایی در ایشان پدید آورد. از لحاظ سنیان عالیترین مقام معتمد و نافذ الکلام «اجماع» یعنی عقیده مشترک و موافق معلمان دینی است^۱، ولی در نظر شیعه امامیه عالیترین مقام معتمد و مقبول الکلام همانا امام هر زمان و دوران است. البته فقیهان شیعه نیز اصل «اجماع» را قبول داشتند ولی با قید این شرط که توافق عمومی در عقاید و آراء فقط می‌تواند به اراده و یاری امام حاصل شود...

دیگر اینکه شیعیان معتقدند که امامان باید دارای علم لدنی باشند، علمی که مفهوم دین را بالتمام و «علوم غیبی» و همه تاریخ جهان را دربرگیرد. این علم لدنی و مخفی برعلی‌مکشوف شد و از طریق وی مستمراً به دیگر امامان منتقل گردید. این علم شامل معنی «باطنی» قرآن که از نامحرمان مخفی است و همچنین درک اسرار طبیعت و درک و فهم معنی پنهانی همه وقایع تاریخ بشر «از آدم تا روز قیامت مردگان» می‌باشد. بنابراین امام از همه وقایع آینده و رجال آینده تاریخ و همه آنچه پس از مرگ وی باید وقوع یابد اطلاع دارد. محمد(ص) می‌گفت که خداوند به وی برخلاف عیسی استعداد «اعجاز» را عطا نکرده [۲۳۹]. ولی امامیه هزاران معجزه به هر یک از امامان نسبت می‌دهند.

اگر بدون وجود امام و رهبری وی نجات مؤمنان محال است پس دنیا نیز نمی‌تواند بدون «امام زمان» وجود داشته باشد. پس از غیبت امام محمد بن حسن، امام دوازدهم، چاره را در اصل «امام مستور» یافتند [۲۴۰]. این فکر تازه نبود. یکی از شاخه‌های کیسانیه بر این اعتقاد بود که امام ایشان یعنی محمد بن الحنفیه نمرده، بلکه کماکان به صورت «امام مستور» زندگی می‌کند. زان پس اسماعیلیه نیز پس از مرگ امام هفتم ایشان یعنی محمد بن اسمعیل «امامان مستور»ی پیدا کردند^۲. امامیه هم، مشروحتراً از دیگر فرق شیعه در این باره پیش رفته اصل «غیبت» را بسط دادند. طبق تعالیم ایشان «غیبت» عبارت است از حالتی که آدمیزاده برگزیده

۱- درباره «اجماع» رجوع شود به ادا اهل فصل پنجم این کتاب. ۲- در این باره به فصل یازدهم این کتاب رجوع شود.

توسط آفریدگار (امام) بهخواست خداوند از انظار ساکنان جهان غایب و پنهان می‌شود. وی در این حالت ستر و پنهانی زندگی خویش را دوام می‌دهد و این زندگی پنهانی او به نحو معجزه آسایی ممکن است چند قرن و حتی چند هزاره تمدید شود. به گفته ابن بابویه پیش گفته، امام مستور که به طور کلی در نظر عموم نامرئی است، ممکن است گاه‌گاه در نظر برخی برگزیدگان، مثلاً مریدان دینی مرئی شود و به ایشان تماس گیرد و دستورها و اندرزهایی به ایشان بدهد. بدین قرار امام مستور با بیداری و تیزی خاصی خویش ناظر سرنوشت جماعت دینی خود است و به طور نامرئی آن را رهبری می‌کند.

موضوع شهادت با تقدیس امامان و به ویژه امام اول علی (ع) و امام سوم حسین بن علی (ع) رابطه ناگسستگی دارد. این موضوع در میان سنیان رونقی نیافت زیرا که مذهب سنت و جماعت به صورت دین دولتی و رسمی غالب درآمد. برعکس، در میان جماعت شیعه امامیه که مورد زجر و آزار قرار می‌گرفته و غالباً به صورت مخفی به موجودیت خویش دوام می‌داده‌اند، فکر عظمت شهادت در راه دین و پاک شدن از طریق شهادت، و سرنوشت غم‌انگیز اهل بیت علی (ع) و امامان اخلاف او، یکی از عقاید اصلی و رهبری‌کننده بود. تقدیس و بزرگداشت شهادت و شهیدان در نزد شیعیان تقریباً همان اهمیتی را پیدا کرد که در نظر مسیحیان داشت. داستان شهادت همه امامان و عزاداری روز «عاشورا» یازدهم محرم به یاد واقعه کربلا (که طبق روایات در آن روز وقوع یافته بوده)^۱ و جشن گرفتن «روز غدیر» خم و ذکر زندگی افسانه‌ای شهیدان و زیارت مسراقد ایشان و قیوم اولیاء الله (که در نزد شیعیان رایجتر از سنیان است) همه این مراتب رابطه نزدیک با تقدیس و بزرگداشت اصل شهادت و شهیدان دارد و آن اصل هم با تقدیس امامان مربوط است.

اکثر شیعیان و به ویژه امامیه فکر «رجعت» امام مستور را با فکر ظهور مهدی - که در «آخر الزمان» ظهور خواهد کرد - تلفیق می‌کردند. سنیان نیز از این فکر بیگانه نیستند. در آغاز، مهدی و عیسی مسیح را یکی می‌دانستند (که طبق معتقدات اسلامی می‌بایست نزدیکی روز قیامت را اعلام کند) ولی بعدها او را به عنوان شخصیت علیحده‌ای در نظر مجسم ساختند. ولی چنانکه گولدتسپهر خاطر نشان کرده «در اسلام اهل سنت و جماعت انتظار مهدی، به رغم آنکه بر احادیث استوار و مبتنی است، اهمیت یک اصل اساسی شریعت را پیدا نکرده و همواره فقط به صورت آرایشی اساطیری برای یک آینده ایدآلی و تکمله‌ای بر جهان بینی دینی مذاهب سنی

۱- شرح مفصل برگزاری و تشرفات ایام سوگواری عاشورا که به خاطر شهادت امام حسین و نزدیکان و همزمان او در کربلا معمول می‌گردد و تعزیه و شبیه‌گردانیهای مذهبی را که مربوط به آن ایام است در کتاب ک.ن. اسمیرنوف تحت عنوان «ایرانیان - شرح مختصر دین ایرانیان» ص ۸۳ و بعد، خواهید یافت.

بوده و هست»^۱. مهدی در نظر سنیان فقط خبر دهنده «آخرالزمان» است و سیمایی است مبهم و بی‌رنگ که در معتقدات دینی ایشان مقام بزرگی ندارد. در نظر سنیان تصویر مهدی با شخص معینی مربوط نیست. معیناً سنیان به موجب احادیث خویش عقیده دارند که مهدی همان پیامبر - یعنی محمد - است. اما اهل سنت و جماعت مهدی آینده و امام دوازدهم شیعه امامیه را که محمد بن حسن نام داشته قبول ندارند [۲۴۱].

برعکس اعتقاد به ظهور مهدی در نزد شیعیان (نزد شیعه امامیه با اعتقاد به رجعت امام دوازدهم که بدین سبب محمد مهدی نامیده می‌شود) اهمیت یکی از اصول لایتغیر و اساسی مذهب را پیدا کرده است. شیعیان ایمان داشتند که امام مهدی پس از رجعت خویش امر پیامبر را دنبال خواهد کرد و حقوق پایمال شده خاندان خویش را که برگزیده خداوند است احیا خواهد نمود و اسلام را به صورت اولیه در خواهد آورد و حکومت روحانی را که خلفای سنی پایمال نموده‌اند باری دیگر برقرار خواهد ساخت. ولی در عین حال امام مهدی جهان را «با حقیقت و عدالت مالا مال خواهد کرد» و «ظلمه و اساس ظلم را که اجحاف برخی مردم به بعضی دیگر است نابود خواهد نمود». چنین است مفاد احادیث شایعه در میان شیعیان: امام مهدی سلطنت عدل را بر زمین حکمفرما می‌کند. طبق احادیث مزبور امام مهدی «صاحب‌السیف» است و به عبارت دیگر وی پس از ظهور به منظور استقرار سلطنت حق و عدالت در رأس قیام شیعیان علیه «ظالمان» قرار می‌گیرد و به یاری خداوند ایشان را مغلوب می‌کند.

در این مورد، فکر رجعت امام مهدی با امیدهای عامه مردم - یعنی پیشووران و روستایان و فقیرترین قشرهای صحرائشینان - امید به یک تحول اجتماعی تلفیق یافته بوده. اینجاست که توجیه واقعیتهای راکه و. و. باز تولد بیان کرده و تحقیقات جدید تأیید می‌کند دایر بر اینکه در ایران (و برخی کشورهای دیگر مانند سوریه و آسیای صغیر و یمن) تشیع بیشتر در محیط روستا انتشار یافته بوده، در می‌یابیم^۲. تشیع شکل عقیدتی بیان آرزوهای عامه مردم بوده و اعتقاد به رجعت امام مهدی، فکر تحول اجتماعی است که شکل مذهبی به خود گرفته [۲۴۲]. امام مهدی در تصور مردم همچون تغییر دهنده سازمان اجتماعی و نجات‌دهنده از احتیاج و مصیبت و ظلم مجسم گردیده بوده. ظهور مهدی مسیحا صفت یعنی کسی که سازمان اجتماعی را دگرگون سازد و تقدیس شهیدان، این دو نکته تشیع - تشیعی که مورد تعقیب و ایذاء بوده - از لحاظ عامه مردم - مردمی که در چارچوب جامعه فتووالی غالباً زندگی خودشان شهادت گونه‌ای شمرده می‌شده - از هر چیز دیگری جالبتر و گیرا تر بوده است.

۱- ای. کولدسپهر، «درس درباره اسلام»، ص ۲۵۵. ۲- به ما قبل - فصل دهم. متن مربوطه وحاشیه رجوع شود.

اینکه موضوع انتظار مهدی در میان شیعیان ایران تا چه حد شدید بوده از نمونه‌های زیر پیداست. بنا به گفتهٔ یاقوت در آغاز قرن هفتم هجری در شهر کاشان که یکی از کانونهای اصلی شیعهٔ ایران بوده، بزرگان شهر هر روزه به‌هنگام بامداد از دروازهٔ شهر بیرون‌رفته، اسب سفیدزین کرده و آراسته‌ای را با خود بیرون می‌بردند تا چنانچه امام مهدی که هر لحظه انتظارش را می‌کشیدند به‌ناگاه ظاهر شود بر آن مرکب سوار شود [۲۴۳]. اما همواره از اینکه امام ظاهر نمی‌شود تأسف می‌خورند. ۱. در قرن هشتم ه. واقعه‌ای شبیه بدین در یکی دیگر از مراکز شیعه یعنی شهر سبزوار - که در آن زمان سربداران در آن حکمروا بودند - تکرار شد. ۲. هر روز بامداد به‌هنگام غروب در میدان بزرگ شهر اسبی زین‌کرده را در انتظار ظهور مهدی برای «صاحب‌الزمان» می‌بستند. ۳. بدیهی است که در چنین اوضاعی مهدیان دروغین فراوان پیدا خواهند شد.

تعقیب و ایداء شیعیان و لزوم پنهان داشتن تبلیغات، شیعیان را بر آن داشت که نه تنها پنهان داشتن عقیده را تأیید کنند بلکه «اختفای عقلائی ایمان» را به‌صورت اصل کل در آورند. این اصل را اصطلاحاً «تقیه» و «کتمان» می‌خواندند. این اصل مبتنی به تعبیر و توجیه یکی از آیات قرآن بوده که می‌گوید: «قل ان تخفوا مافی صدورکم او تبدوه یعلمه الله ..» یعنی اگر آنچه را در ضمیر دارید پنهان کنید و یا آشکار سازید آنرا می‌داند خدا. ۴. حنفیان در موارد استثنایی (و این قاعدهٔ عمومی نیست) به مؤمنان اجازه می‌دهند که برای احتراز از هلاکت خود و خویشاوندان به‌صدای بلند منکر ایمان خویش گردند ولی در عین حال در باطن و عالم اندیشه آنچه را به‌ظاهر به‌زبان آورده‌اند انکار کنند (این عمل مشابیهت دارد با *Reservatio mentalis* یسوعیون - ژژوئتها - که همین اصل را قبول داشتند). از این رهگذر شیعیان بسیار دورتر رفته‌اند. زیرا نه تنها در کشورهایی که شیعیان مسورد تعقیب واقع می‌شوند مجاز به تقیه و پنهان داشتن مذهب خویشند، بلکه مکلف و موظفند که معتقدات خود را مخفی دارند و به‌ظاهر و شفاهاً چنین وانمود کنند که شیعه نیستند [۲۴۴]. ضمناً فرد شیعه در حین این عمل نه تنها در دل بیندیشد و قید کند که به‌آنچه بر حسب ضرورت و به‌صدای بلند گفته معتقد نیست بلکه باید به دشمنان دین خویش و افکار ایشان لعن کند. لعن مخفی دشمنان دین در باطن و وظیفهٔ اخلاقی هر فرد شیعه است.

در یکی از اخبار شیعه آمده است که: شخصی شیعی از امام ششم جعفر الصادق پرسید: «ای خلف پیامبر، من قادر نیستم عملاً کمکی به‌امر شما کنم. تنها کاری که می‌توانم کرد این است

۱- یاقوت، «معجم البلدان» مجلد ۴، ص ۱۵. ۲- دربارهٔ ایشان به فصل سیزدهم این کتاب رجوع شود. ۳- میرخواند «روضه‌الصفا» چاپ لکنهو، ص ۱۵۸۸. ۴- قرآن، سورهٔ ۴، آیهٔ ۲۷.

که در دل، دشمنان شما را ردکنم و لعنتشان گویم. ارزش من چیست؟» امام پاسخش گفت که: «پندم مرا خبر داد از طرف پدر خود و او از طرف پدر خود (= امام سوم حسین ع) که شنیده بود این حکم را از زبان پیامبر: هر کس که زیاد ضعیف باشد و نتواند ما را که اهل بیت (پیامبر) هستیم باری کند (یعنی علویان را) که پیروز گردیم ولی در حجة خویش به دشمنان ما لعنت فرستد او را ایشان (فرشتگان نگهبان) ستایش می کنند و دعایش می نمایند و می گویند: خدایا بر این بنده خود که هر چه قادر است می کند رحم کن. اگر می توانست کاری بیش از این کند حتماً می کرد. و از خداوند ندا رسید که: خواست شما را شنیدم و نسبت به روح او بخشایندهام و او را در میان ارواح برگزیده و نیک خواهم پذیرفت». همه شاخه های مذهب شیعه به جز زیدیه پیرو اصل تقیه می باشند. و اسماعیلیه و «غلات» شیعه (دروزیان و نصیریان و حروفیان و علی الهیان و امثال ایشان) از این اصل به نحو پیگیر تری پیروی می کنند.

بدین قرار مرکز دایره معتقدات شیعه امامیه [در امامت] عبارت است از بزرگداشت علی (ع) و امامانی که بازماندگان وی هستند. قبول امام به طور آشکار و یا نهان و درسکوت حجة خویش، شرط نجات روح است. «عشق به علی همه گناهان را نابود می کند همچنانکه آتش درخت خشک را می سوزاند و نابود می کند». شیعیان امامیه به سخنان مسلمین که نشانه ایمان است یعنی «لا اله الا الله و محمد رسول الله» کلمات «علی ولی الله» را می افزایند.

پیش گفتیم که نظرهای معتزله در الهیات شیعه تأثیر بسیار داشته [۲۴۵]. زیدیه به نحوی پیگیر تر از شیعه امامیه اصول معتزله را آموختند. امامیه عبارات معتدل تر را ترجیح می دهند. معین ایشان نیز نظرهای معتزله را درباره مفهوم اصول شناخت یکتایی خدا (توحید) و انصاف او یا «عدل» قبول دارند. «توحید» مستلزم رد تشبیه است و «عدل» مستلزم رد تقدیر بلا شرط.

شیعیان نیز مانند معتزله خویش را هواخواه یکتایی آفریدگار و عدل خداوند یا «اهل التوحید والعدل» - به همان مفهوم مقبول معتزله - می خوانند^۱. ای. گولدتسیر نیز این نظر را تأیید می کند^۲. طبق این اصل آفریدگار آدمی را با اراده آزاد خلق کرده و وی را مسئول افعال خویش قرار داده. تقدیر خداوندی را باید بدان معنی دانست که آفریدگار قبلاً از روز ازل از افعال همه آدمیانی که زمانی زندگی خواهند کرد آگاه است و این افعال در دفتر سرنوشت هر فرد آدمی ثبت است. امامیه اصل وجود امام را در همه اعصار و معصومیت وی را هم مبتنی به استدلالهای معتزله می نمایند: یعنی اصل عدالت آفریدگار مستلزم آن است که وی (خداوند) در هر عصری رهبری روحانی به آدمیان عطا کند که از سهو و اشتباه به دور باشد و بتواند مردمان را در صراط مستقیم نجات و رستگاری هدایت کند.

۱- رجوع شود به فصل هشتم این کتاب. ۲- ای. گولدتسیر، «دروس درباره اسلام» ص ۲۵۹.

تفسیر (یا «اکسه گسیس»^۱) شیعیان و به ویژه امامیه مبتنی بر استدرک ایهامی یا «تأویل» متن قرآن است [۲۴۴]. شیعیان از اینکه در قرآن نامی از علی بن ابی طالب برده نشده بسیار ناراحت بودند. ولی برای این موضوع توجیه رضایت بخشی پیدا کردند به این معنی که منشی یعنی زید بن ثابت که به دستور عثمان و خویشاوندان اموی وی یعنی دشمنان سرسخت آل علی (ع) عمل می کرده، در متن قرآن به نفع ایشان دست برده و هر جا ذکر وی از علی بوده حذف کرده است. چنین حدسی تا حدی به راستی مانند است ولی قابل اثبات نیست. بدین سبب شیعیان متن رسمی قرآن (انشای زید) را که مورد قبول سنیان است بی نقص نمی دانند و معتقدند که متن مزبور با متن نخستین قرآن مطابقت کامل ندارد [۲۴۷]. شیعیان معتقدند که سوره های ۱۱۳ و ۱۱۴ اصیل نیستند و زید آنها را به متن افزوده است [۲۴۸]، ولی علمای شیعه با اینکه بر حسب ضرورت از همان متن رسمی که مورد استفاده سنیان است بهره می گیرند (زیرا که متون دیگر محفوظ نمانده و عملاً در دست نیست) نسبت به متن مزبور به نظر انتقاد می نگرند. و بعضی جاها را به نحوی دیگر قرائت می کنند یا برخی کلمات را چنان تفسیر و تعبیر می نمایند که معنی عبارات تغییر می کند و این تفسیرات را در حواشی قید می کنند و در متن وارد نمی سازند و بنابراین در مساجد قرآن را بدون تغییر قرائت می کنند.

مثلاً در آیه ای از قرآن «کلمة علی (بلند)» (که در این مورد صفتی است برای قرآن - ... وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم) آمده و شیعیان در اینجا نام علی را می بینند. در جای دیگر^۲ به جای «سلام علی یاسین» (سلام به پیامبر لیا س) توصیه می کنند که سلام علی، یاسین^۳ خوانده شود [۲۴۹]. بدین قرار چنین برمی آید که ذکر علی گرچه به صورت مبهم هم شده، حتی پس از جمع آوری زید هم در قرآن محفوظ مانده است. گذشته از این در بعضی جاهای قرآن^۵ کلمه «امه» (یعنی «خلق، مردم» یا «جماعت دینی») آمده و شیعیان می گویند که این تصحیفی است و توصیه می کنند که به جای آن «ایمه» (یعنی امامان) که در رسم الخط عربی شبیه «امه» است، خوانده شود [۲۵۰]. بدین صورت کلماتی که در متن رسمی قرآن به مفهوم «جماعت اسلامی» است در تأویل شیعه به اصطلاحاتی که بالاخص به امامان (ائمه) خطاب شده، مبدل گشته است و موجب استواری نفاذ کلام و اعتبار ایشان می گردد. شیعیان عنوان سوره شانزدهم قرآن یعنی «النحل» (زنبور عسل) و یکی از جاهای آن سوره را^۶ چنین تعبیر و تأویل می کنند: «زنبوران

۱- «اکسه گسیس» کلمه یونانی است و به معنی تفسیر و تعبیر فلسفی و پادینی فلان یا بهمان متن قدیمی و در این مورد «کلام الله» یا قرآن است. «اکز تبتک» شعبه ای از الهیات است که به تمییز و تشخیص متن صحیح و تفسیر «کتاب مقدس» می پردازد (تورات و انجیل مسیحیان و قرآن مسلمانان). ۲- قرآن، XLIII، ۳. ۳- همانجا XXXVII، ۱۳۰. ۴- «یاسین» (یس) عنوان (مرموز) یکی از سوره های قرآن است (سوره ۳۷). ۵- قرآن، سوره ۲، آیه ۱۳۷، سوره ۳، آیه ۱۵۶ و بعد. ۶- قرآن، سوره ۱۶، آیه ۷۰ «و ادعی ربك الی النحل» (و خدای تو به زنبوران عسل تلقین کرد).

عسل» ایهامی است به امامان علوی. شیرهای که زنبوران عسل از گلها و میوه‌های گرد می‌آورند به معنی تعالیم نجات‌بخشی است که در قرآن نهفته است و امامان علوی آن تعالیم را برای افراد ناس تفسیر و تأویل می‌کنند. از اینجاست که شیعیان به علی (ع) لقب «امیر زنبوران عسل» (امیرالنحل) [۲۵۱] داده‌اند... تأویل ایشان همانا تفسیر ایهامی است که در معنی ظاهری قرآن می‌بینند و هدف این تأویل استفاده از اعتبار قرآن است برای تأیید اصل نقش فوق - العاده علی (ع) و اهمیت ائمه علوی.

تفاوت میان شیعیان و به‌ویژه امامیه و سنیان از لحاظ تشریفات مذهبی و حقوقی بر روی هم، چندان زیاد نیست و برای بیان ویژگیهای حقوق امامیه به آنچه پیشتر درباره حقوق مدنی و جزائی سنیان گفتیم فقط اندکی باید افزود. گولدتسیهر در این مورد چنین استنتاج می‌کند: «فرق میان تشریفات مذهبی و حقوقی شیعیان با تشریفات دیگر فرق و شعب دین اسلام پیش از تفاوتی که میان تشریفات فلان مذهب سنی با بهمان مذهب (سنی) وجود دارد، نیست و همه این تفاوت‌های ظاهری، جزء به جزء، کاملاً همانند و هم وزن فرقهایی است که فی‌المثل میان حنفیان و مالکیان و غیره دیده می‌شود»^۲ همچنانکه فقیهان و علمای سنی زمانی به «اصحاب‌الحديث» - یعنی قشریانی که حتی المقدور می‌خواستند فقط به قرآن و احادیث تکیه کنند - و «اصحاب‌الرأی» - که کمابیش استنتاجات منطقی و رأی شخصی را جایز می‌دانستند - تقسیم می‌شدند، در میان شیعه امامیه نیز در مسائل تشریفات دینی و حقوقی دو جریان پدید آمد: یکی «اخباری» (کلمه عربی «اخبار» که به معنی «احادیث» است) که می‌کوشیدند فقط به قرآن و احادیث تکیه کنند (و در اقلیت بودند) و دیگر «اصولی» که «قیاس» و «اجماع» را بر پایه احکام مجتهدان به کار می‌بستند (و اکثریت قاطع را تشکیل می‌دادند). در واقع گروه اخیرالذکر نماینده مکتب حقوقی است که مذهب امام جعفر الصادق خوانده می‌شود. شیعیان امامیه این عقیده مقبول سنیان را که گویی «باب اجتهاد اکنون مسدود است» و مجتهدان طراز اول که حق اظهار رأی و حکم را در «اصول» و «فروع» فقهی واجد باشند^۳ دیگر نمی‌توانند وجود داشته باشند، رد می‌کنند. شیعیان می‌گویند که مجتهدان عالی‌مقام نافذ الکلام وجود دارند و می‌توانند تا رجعت امام مهدی وجود داشته باشند. مجتهدانی که به لقب «آیة‌الله» ملقب باشند در نظر شیعه امامیه بسیار محترم و معززند.

مجتهدان عالی‌مقام و معتبر شیعه در اماکن مقدسه عراق عرب - نجف و کربلا و کاظمین و سامرا [و قم و مشهد] نزدیک مراقده ائمه زندگی می‌کنند. پس از آنکه در زمان صفویان تشیع در ایران پیروز گردید، همه فرامین شاهان و هر اصلاحی که در امور دولت به عمل

۱- رجوع شود به فصل هفتم. ۲- ای. گولدتسیهر «درس درباره اسلام» ص ۲۵۹. ۳- در این باره به فصل پنجم این کتاب رجوع شود.

می آمده می بایست نخست مورد موافقت و تصویب مجتهدان عالیقدر قرار گیرد. اعلام «جهاد در راه دین» نیز می بایست به تصویب ایشان برسد.

بزرگترین ویژگی ماهوی حقوقی مدنی شیعه در مقام قیاس با حقوق اهل سنت و جماعت همانا قبول اعتبار صیغه منقطه و یا متعه است. در میان اعراب عهد جاهلیت چنین نکاحی وجود داشته ولی پیامبر محمد (ص) و یا خلیفه عمر آنرا لغو و منع کرد. شیعیان امامیه معتقدند که موضوع لغو این گونه ازدواج از طرف پیامبر ثابت نشده است و لغو و منع آن توسط عمر نیز قانونی نیست زیرا که عمر خود از نظرگاه شیعه غاصبی بیش نبوده.

ازدواج موقتی یا «متعه» (کلمه‌ای است عربی که معنی لغوی آن «شیشی برای تمتع» و مفهوم اصطلاحی آن «ازدواج موقتی» است) یا «صیغه» (عربی، به معنی لغوی «جمله» عقد ازدواج) که شیعه امامیه جایز دانسته‌اند، ممکن است با رضای طرفین، برای مدت یکروز تا ۹۹ سال قمری منعقد گردد. در مورد اول، صیغه منقطه یا متعه فقط پرده استنار مشروعی است به روی فحشاء، که خود رسماً در شریعت ممنوع است. و در مورد دوم به نکاح دائم مبدل می شود، با این تفاوت که زوجة متعه از حقوقی که شریعت برای زن عقدی قائل شده، محروم است (حق دریافت مهر، و دریافت میراث پس از مرگ شوهر، حق داشتن منزل علیحده و خدمه و غیره). متعه از لحاظ وضع خویش در اجتماع نیز با زن عقدی برابر نیست. زنان خاندان سادات نمی توانند به چنین ازدواجی تن در دهند. شریعت امامیه متعه یا صیغه منقطه را بسرای دوشیزگان «مکروه» می داند، ولی به طور کلی منع نمی کند. ازدواج متعه در واقع هم بستری (یا *concupinat*) است، که مشروع جلوه داده شده و برای مردان راحت و مغتنم است، زیرا وظایفی را که در مورد زن عقدی می بایست ایفاء کنند بسر ایشان تحمیل نمی کند. ازدواج متعه یا کارکسانی است که فقیر بوده نمی توانند آنچنانکه بایسته است زن عقدی را نگهداری کنند و یا کار افراد بسیار ثروتمند و بزرگان و اعیان. از لحاظ اعیان و ثروتمندان ازدواج «متعه» وسیله‌ای است برای زیر پا گذاشتن قانون شرع که داشتن بیش از چهار زن عقدی را منع کرده و حال آنکه هر کس می تواند در آن واحد دهها متعه داشته باشد. مدت دراز صیغه منقطه (تا ۹۹ سال) این گونه زنان را مادام‌العمر به یک مرد مقید می سازد ولی برای مرد قیدی قائل نمی شود. زیرا که مرد می تواند هرگاه که بخواهد صیغه زن را «پس بخواند» و مدت باقی مانده را به او «ببخشد».

فرزندانی که از بطن زن صیغه به وجود آمده باشند مانند اولاد کنیزان، مشروع و قانونی شمرده می شوند. پس از پایان مدت صیغه منقطه (یا پس از پس خواندن عقد صیغه و یا مرگ

شوهر) زن باید منتظر ختم موعده مقرر «عده» که سه ماه و ده روز است بشود، تا معلوم گردد که آبستن است یا نه. در صورت اخیر یعنی آبستن بودن، زن صیغه‌حسب دارد از شوهر پیشین خویش نفقه دریافت کند (مگر اینکه شوهر خود نگهداری طفل را به عهده گیرد و این طریق را ترجیح دهد). زن پس از پایان مدت عده می‌تواند مجدداً صیغه شود. در حین انعقاد عقد صیغه یا منقطعه شوهر موظف نیست به زن مهر پردازد^۱. و به جای آن فقط نفقهای ماهیانه قید می‌شود. زن نمی‌تواند چنین ازدواجی را (یعنی صیغه منقطعه را) قبل از پایان مدت معینه لغو کند [۲۵۲].

در عقد منقطعه یا صیغه کوتاه مدت غالباً از تحریر سند کتبی خودداری می‌شود، ولی برای مدت طولانی علی‌الرسم پیمان‌کتبی (صیغه) که تقریباً به مضمون زیر است منعقد می‌گردد:

مرد متعه‌کننده - فلان (ذکر مشروح نام و لقب مرد)
 زن متعه‌شونده، عاقله، و بالغه و شایسته فعلی مستقل و آگاه، فلان (نام زن مشروحاً ذکر می‌شود).

مدت: - مثلاً از این روز تا ۹۰ سال قمری یوم بعدالیوم و لیل بعداللیل.

تعهد شوهر: ماهی فلان مقدار مثلاً^۲ پردازد.

این شرط عقد منقطعه قبول است و معتبر^۱.

قبالة عقد علی‌الرسم مانند دیگر اسناد و پیمانها با مهر قاضی و مهرهای شهود (که جانشین امضاست) مهور می‌گردد. متن قبالة عقد به صدای بلند خوانده می‌شود و «ایجاب و قبول» طرفین اعلام می‌گردد.

چنانکه پیش‌گفتیم در دیگر موارد، حقوق (فقه) امامیه فقط در جزئیات با حقوق مذاهب سنی تفاوت دارد. حقوق امامیه بیش از همه با حقوق شافعی مشابهت دارد. بدین سبب شیعه امامیه در کشورهای سنی‌مذهب چون از قاعده تقیه پیروی می‌کردند عادتاً خود را شافعی معرفی می‌نمودند. بر سبیل نمونه چند ویژگی کوچک حقوق امامیه را ذکر می‌کنیم. امامیه نیز مانند شافعیان ازدواج مرد شیعه را با زن اهل کتاب - یعنی مسیحیه یا یهودیه - منع می‌کنند (ولی عقد منقطعه یا متعه را جایز می‌شمارند). امامیه عبارت طلاق را با قید حق تجدید ازدواج شوهر یا «طلاق رجعی» را مجاز می‌دانند. در این مورد زن باید از اراده شوهر اطاعت کند. طبق حقوق امامیه در صورت طلاق (در مورد ازدواج عقدی) کودک همیشه نزد پدر می‌ماند. شیعه امامیه آزاد کردن بنده غیر مسلمان را جایز نمی‌دانند [۲۵۳] (مگر اینکه بنده در مقابل وجه نقد بازخرید شود).

۱- رجوع شود به فصل هفتم این کتاب. ۲- رجوع شود به: ن. ک. اسمیرنوف، «مختصری دربارهٔ دین ایران» ص ۱۲۳.

امامیه نه تنها کسی را که کفر گوید یا پیامبر را دشنام دهد محکوم به مرگ می‌کنند، بلکه هر که امامان علوی را هم ناسزا گوید کشتنی می‌دانند. در مورد ارتداد، شیعه امامیه توبه شخصی مرتد را می‌پذیرند ولی فقط از مرتدی که قبلاً دین دیگری داشته و بعد اسلام آورده و مجدداً از مسلمانی برگشته. به چنین کسی مهلتی سی‌روزه داده می‌شود که توبه کند. دیگر مرتدان بی‌قید و شرط محکوم به مرگ می‌شوند و توبه ایشان قبول نمی‌شود.

امامیه برخلاف سنیان که خوردن غذای حلال را (یعنی چنانچه غذا شراب و گوشت خوک و غیره نباشد) که به دست «اهل کتاب» تهیه شده باشد مجاز می‌دانند اکل چنین غذایی را منع می‌کنند و هم غذا شدن با «اهل کتاب» را نیز منع می‌کنند.

به عقیده امامیه برای اعلام «جهاد» حکم «امام زمان» و «یا، در دوره «غیبت» وی، حکم مجتهدان ضرورت دارد...

«اقامه» را شیعیان دو بار می‌خوانند. در زمان صفویه مقرر شد که سه خلیفه اول - یعنی ابوبکر و عمر و عثمان - را در ملا عمام لعن کنند. یک سلسله تفاوت‌های جزئی نیز در گزاردن نماز مقرر و وضو و غسل و زیارت وجود دارد. طبق مجموعه حقوق امامیه که در زمان شاه عباس اول مورد قبول واقع شده و «جامع عباسی» نام دارد و مؤلف آن شیخ بهاء الدین محمد عاملی است [۲۵۴]، ۱۷ قاعده واجب و ۱۵ قاعده مستحب برای «غسل»، ۲۱ قاعده واجب و ۲۰ مستحب برای «وضو» و ۱۲ واجب و ۷ مستحب برای تیمم و ۱۲ واجب و ۱۵ مستحب برای غسل میت وجود دارد. و...

امامیه گذشته از اعیاد عمومی اسلامی ایام تعطیلی خاص خود دارند. مهمتر از همه آنها روز عاشورا یا دهم محرم است، که مصادف با سالگرد واقعه کربلا و شهادت امام سوم حسین بن علی و اصحاب اوست و روز سوگواری است. مراسم عزاداری با تعزیه و «روضه» خوانی در باره و قایح کربلا و زنجیر زدن و قمه زدن به خود (در گذشته) همراه بوده است. ایام عاشورا با آغاز سال قمری مسلمانان - یعنی اول محرم - مصادف می‌شود. گذشته از این شیعیان چند روز دیگر را هم با دعا و زیارت مراقب اولیاء الله و غیره یاد می‌کنند. از آن جمله است: روز چهارم (اربعین) شهادت امام حسین (ع) و اصحاب او، که مصادف با بیستم ماه صفر است. دیگر روز وفات حضرت فاطمه دختر پیامبر (ص) و زوجه علی (ع) که مصادف با سیزدهم جمادی الاولی است. دیگر روز تولد امام اول علی (ع) که مصادف است با روز ۱۳ رجب. دیگر ضربت خوردن علی (ع) که مصادف است با روز ۱۹ رمضان. دیگر «عید غدیر خم» که مصادف است با

۱- با این فرض که چنین کسی هنوز نتوانسته اسلام را درک کند و ارتداد وی بازگشتی است به دین سابق او.
 ۲- دقیقتر بگوییم روزهای سوگواری است زیرا که از اول تا دهم ماه محرم ادامه دارد.

روز ۱۸ ذوالحجه. ایام تولد و «شهادت» ائمه نیز با مراسمی برگزار می‌شود. شیعیان مانند سنیان در مورد تصویر و کشیدن شکل آدمیان سختگیر نیستند. در تصاویر مینیاتور کتب خطی بارها صورت پیامبران^۱ و حتی محمد (ص) و علی (ع) و دیگر امامان (علی‌الرسم درحالتی که نقابی بر روی دارند و یاقط خط حدود صورتشان رسم شده) و اولیاءالله و شیوخ صوفیه و غیره دیده می‌شود. گرچه علمای شیعه امامیه رسماً تصویر اولیاءالله و ائمه را تأیید نمی‌کنند، معیناً هنری شبیه شمایل‌نگاری مسیحیان در میان شیعیان پدید آمده: از قبیل نقوش پیامبران و محمد (ص) و ائمه بر دیوار و غیره، این‌گونه تصاویرگاه در مزارها و سقاخانه‌ها^۲ و حتی در بعضی مساجد هم دیده می‌شود^۳.

منه‌ب شیعه امامیه در ایران بر اثر شکست رقیبان خود یعنی اسماعیلیه در قرن هفتم هجری موفق به پیشرفت شد^۴. در فاصله قرن هفتم و نهم هجری، منه‌ب امامیه در ایران انتشار یافت و شیعیان امامیه در رأس نهضت‌های بزرگ خلق قرار گرفتند.

۱- نویسنده این‌سطور فالجچه‌ای مزین به تصویر حضرت مریم (با چاخچور و لباس ایرانی) و عیسی (در کودکی) مشاهده کرده. ۲- «سقاخانه» کیوسک مانندی است و بنای آن بایکی از سوانح عاشورا مربوط است. ۳- ف. کاتوف بازرگان روسی که در سال ۱۶۲۳ در اسفهان بوده چنین می‌نویسد: «در درویشی آن مسجد دست راست باغ، مسجد دیگری برپاست که از سنگ است و یا نقوش رنگی منقوش است و بر دیوار آن چهار تصویر روسی است: از تولد عیسی در رود (عیسی) به اورشلیم رود طرف دیگر (شمایل‌هایی) از تبدل و تممینه، و شرح هم روسی است... و می‌گویند که از سرزمین گرجستان آورده‌اند (فدوت کاتوف، «سفر به پادشاهی ایران» ص ۱۳) ۴- رجوع شود به فصل یازدهم.



اسماعیلیان، قرمطیان و فلات شیعه

بهموازات شیعیان میان‌نرو- یعنی کیسانیه وزیدیه و امامیه - که فقط از بعضی جهات شریعت و به‌ویژه بر سر امامت موروثی علویان با اهل سنت و جماعت اختلاف داشتند، در عهد خلفای عباسی چند فرقه که از طرف شیعه به‌عنوان «غلات» (عربی، «غالی» که جمع آن «غلات» است از ریشه «غلا» که به‌معنی «ازحد بیرون شدن، مبالغه و غلو» است) نامیده می‌شوند تکوین یافتند. وجه مشترک فرق «غلات» عبارت بود از قائل شدن الوهیت برای علی (ع) و بازماندگان وی یعنی علویان. فرقه‌های مزبور به‌اشکال و انحاء مختلف، فکر «حلول» (یا *incarnaion* لاتین) و «تناسخ» یا انتقال متواتر ارواح به اجسام مختلفه را (مترادف کلمه لاتین *transmigration* قائل بوده بسط می‌دادند...

روحانیان مذاهب و متکلمان سه‌گونه قائل شدن الوهیت برای آدمیان ذکر کرده‌اند، به شرح زیر:

«ظهور» (معادل لاتینی *manifestatio*)، یا انعکاس خداوند و نیروی الهی در آدمی. «اتحاد»، وجود مبدأ آدمیت و الوهیت در آن واحد در یک روح. «حلول»، نفوذ خداوندی در آدمی و در این صورت طبیعت آدمی وی به‌شکل طبیعت الهی در می‌آید. دو گونه آخری از معتقدات خاص فرق غلات شیعه است و همه روحانیان و علمای سنی و شیعه میان‌نرو و صوفیان معتدل^۱ این معتقدات را کفر و دور از اسلام و مسلمانی می‌دانند. اما درباره «ظهور»، آراء، مختلف است.

چند فقره از اصول معتقدات فرقه شیعه اسماعیلیه (اسماعیلیان) - فرقه‌ای که در اواسط

۱- درباره صوفیگری رجوع شود به فصل دوازدهم این کتاب.

قرن دوم هجری پدید آمد و در کشورهای خاور نزدیک و ایران نقش عظیمی را ایفاء نمود - به عقاید غلات شیعه نزدیک است. به طوری که استاد آ. بلیایف می گوید: «علت اصلی اجتماعی پیدایش مذاهب اسماعیلی عبارت است از پیشرفت بیشتر تضادهای طبقاتی در خلافت بغداد در طی قرنهای دوم و سوم هجری»^۱. سیر و پیشرفت عمومی جریان فتودالیزاسیون، و نیرو گرفتن فتودالهای محلی (به خصوص در ایران) و افزایش سنگینی بار مالیاتها موجب یک سلسله جنبشها و نهضتهای خلق گشت که غالباً جنبه روستایی داشت. تقریباً همه این قیامها در زیر لافاه عقیدتی فرق مذهبی صورت گرفت. در بسیاری از قیامهای قرنهای دوم و سوم هجری لافاه عقیدتی مزبور عبارت بود از تعلیمات فرقه نامسلمان خرمدینان (یا «خرمیه») که دنبال کنند افکار مزدکیان قرنهای پنجم و ششم میلادی بوده اند. بسیاری از قیامهای خلق، هم از آغاز قرن اول هجری، و به ویژه در قرنهای سوم و چهارم هجری، تحت رهبری شیعیان میانه رو، یا غلات و یا اسماعیلیه بوده.

با اینکه این جریانات دینی با یکدیگر اختلاف فراوان داشته اند معیناً دو نکته مشترک آنان را بهم نزدیک می کرده: یکی اینکه همه مقام خلافت را اعم از اموی و یا عباسی قبول نداشتند و دیگر افکار «عدالت عمومی» و برابری اجتماعی بود، که گاه به طور مبهم و به صورت شعارهایی بیان می شده، و گاه شکل عملی تر سوسیالیزم تخیلی را به خود می گرفته (مثل تعالیم خرمدینان و قرمطیان). جنبه مشترک دیگر نهضتهای شیعه عبارت بود از کوشش برای استقرار امامت «حقیقی» علویان و نجات دین «مصفا» از ناپاکی به صورتی که در صدر اسلام بوده و گرایش به حکومت روحانی - حکومتی که در انظار مردمان کمال مطلوب عدل و آسایش تصویر می شده و در جهت مخالف دولت غیر روحانی (فتودالی) خلافت قرار داشته است. این همان «کفر آشکاری» بوده که یکی از علمای علم اجتماع آنرا یکی از ویژگیهای نهضتهای خلق و جنبشهای مخالف دستگاه حاکمه عصر فتودالیزم شمرده است^۲. انتظار مهدی که مقامی مسیحا صفت بوده^۳ و وجه مشترک بیشتر نهضتهای شیعه محسوب می شود نیز با آرزوهای خلق مربوط بوده است - آرزوی استواری «سلطنت عدل» بر روی زمین. در اخبار (احادیث) شیعه درباره مهدی یک فکر دائماً به اشکال گوناگون [۲۵۵] تکرار شده است که «او (مهدی) روی زمین را با حقیقت و عدالت انباشته خواهد کرد چنانکه اکنون با ظلم و جور انباشته است»^۴. بدین قرار ظهور و بسط مذهب اسماعیلیه را باید با پیشرفت تضادهای طبقاتی و نهضتهای مردم مخالف دولت، در قلمرو خلافت در قرنهای اول و دوم هجری، مربوط دانست.

۱- آ. بلیایف «فرق اسلامی» ص ۴۷ و بعد. ۲- رجوع شود به «جنگ روستاییان در آلمان».

۳- درباره «مهدی» رجوع شود به اواخر فصل گذشته.

۴- ص ۹ و بعد 'The Rise of the Fatimids' W. Ivanow., (رجوع شود به متون مرئی اخبار).

از میان محققان روسی، دودانشمند شوروی، ا.آ. بلیایف^۱ و آ.ا. برتلس^۲ مبنای اجتماعی و سیمای طبقاتی دوران متقدم مذهب اسماعیلیه و قرمطیه را نشان داده‌اند. دوره متقدم تاریخ فرقه اسماعیلیه و سازمان و اصول آن هنوز چنانکه شاید و باید مورد مطالعه قرار نگرفته. این عدم مطالعه به سبب آن است که مجموع اطلاعات مربوط به اصول و سازمان دوران متقدم مذهب اسماعیلیان (به ویژه در قرنهای دوم و سوم هجری) که مورد استفاده محققان اروپایی قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم میلادی^۳ قرار گرفته، از علمای مذاهب سنی و روحانیان مرتدشناس و یامرتدجوی آن مذاهب اخذ شده. و این هر دو دسته یا به حد کافی با اصول باطنی اسماعیلیه آشنا نبودند و یا اینکه آگاهانه اصول مزبور را تحریف کرده و معتقداتی را به اسماعیلیان نسبت داده‌اند که در واقع روح پیروان مذهب مزبور از آن بیخبر بوده است، زیرا علمای سنی می‌خواستند، در دل مسلمانان پیرو «مذاهب سنت» تخم نفرت و کینه نسبت به اسماعیلیان بپاشانند. اعتقاد به «حلول» و «تناسخ» و انکار مبانی شریعت و اعمال خلاف اخلاق و پیدایی را به اسماعیلیان نسبت می‌دادند. و می‌کوشیدند تعالیم ایشان را همانند و یا نزدیک ادیان غیر اسلامی جلوه دهند. بسیاری از مؤلفان (واژ آن جمله مؤلف «سیاست نامه» که به زبان فارسی است و بهرجل سیاسی قرن پنجم هجری، خواجه نظام الملک نسبت داده می‌شود) اسماعیلیان را با مزدکیان اشتباه می‌کردند و حتی عقیده شناسی بالنسبه بی‌غرض همچون شهرستانی برخی از فرق خرمدینه را در شمار اسماعیلیان می‌آورده. از تألیفات دوران متقدم اسماعیلیه مقدار اندکی محفوظ مانده و غالباً اظهار نظر درباره اینکه معتقدات بدوی اسماعیلیان با آنچه در رسالات متأخر ذکر شده چه تفاوتی داشته، بسیار دشوار است.^۴

اکنون بسیاری از عقاید پیشین اسماعیلی شناسان، درباره پیروان مذاهب مزبور، در پرتو متون اصیل اسماعیلی و تحقیقات ب. لوئیس و لوئی ماسنیون و همدانی^۵ و آ. ایوانوف^۶، مورد تجدیدنظر قرار گرفته است.

اما راجع به تألیفات و آ. ایوانوف، مسلماً این تألیفات، مطالب فراوان و تازه‌ای به گنجینه تحقیق تاریخ و معتقدات اسماعیلیه افزوده‌اند. با این وصف چون وی گرایش نمایان و مدح آمیزی نسبت به اسماعیلیه دارد، این نکته اهمیت آثار اوراسخت کاهش می‌دهد.^۷ مؤلف مزبور می‌کوشد تا در انظار مسلمانان روزگار ما اسماعیلیه را تبرئه کند و اتهاماتی را که نویسندگان قرون وسطی

۱- ا.آ. بلیایف «فرق اسلامی» ص ۴۸-۸۵. ۲- آ.ا. برتلس «نامر خسرو و اسماعیلیان» ص ۵۱-۱۴۷.

۳- رجوع شود به فهرست کتابشناسی، ضمیمه این کتاب. ۴- به فهرست کتابشناسی رجوع شود. ۵- W. Ivanow. "The Rise of the Fatimids"

"Studies in early Ismailism"

"Brief survey of the evolution of Ismailism"

۶- آ. ایوانوف که در سال ۱۹۱۸ از روسیه مهاجرت کرده مدتی مدید یکی از نزدیکان آقاخان رئیس فرقه اسماعیلیه هندوستان بوده است.

و محققان جدید علیه ایشان اقامه کرده‌اند رد نماید و ثابت کند که اسماعیلیت دوران متقدم باسنیگری چندان تفاوتی نداشته. و آ. ایوانوف ضمناً می‌گوید که در معتقدات اسماعیلیه هرگز «کوچکترین اثری از مبارزه طبقاتی» و «کوچکترین اشاره‌ای به افکار اشتراکی» وجود نداشته است.^۱ این رد و نفی بی‌دلیل به‌غایت طرف‌گیرانه است و با موازین تاریخی مناقضت دارد و نه تنها تألیفات دانشمندان شوروی^۲ بلکه کتب دانشمندان غربی که از اسلوب ایشان به‌دور نند، مانند ل. ماسینیون و ف. هیتی نیز نظر و آ. ایوانوف را رد می‌کنند. دو نفر اخیر الذکر اصول اجتماعی قرمطیان و رابطه ایشان را با اصناف پیشه‌وران شرح داده‌اند.^۳ رابطه میان اسماعیلیان (و قرمطیان که شاخه‌ای از آن فرقه بودند) و مبارزه طبقاتی را که در قلمرو خلافت جریان داشته می‌توان ثابت شده شمرد. صفت مشترک خرمدینان و اسماعیلیان و قرمطیان همانا شرکت ایشان در نهضت‌های اجتماعی همانند بوده است. و علت اینکه مؤلفان سنی فرقه‌های مزبور را یک کاسه کرده و با یکدیگر اشتباه می‌کنند همین است.

پیدایش فرقه اسماعیلیه با انشعابی که در اواسط قرن دوم هجری، در میان شیعیان وقوع یافت مربوط بوده است. امام جعفر صادق (ع)، امام ششم شیعیان، در زمان حیات، اسماعیل فرزند ارشد خود را از امامت محروم کرد و پسر چهارم خویش موسی الکاظم (ع) را به جانشینی برگزید... در اخبار و روایات قدیمی آمده است که شراب‌خواری اسماعیل سبب این عمل بوده. بخشی از شیعیان موسی الکاظم (ع) را به امامت هفتم شناختند. و پیروان وی بعدها به نام اثنی عشریه (دوازده امامی) یا امامیه نامیده شدند.^۴ بخشی دیگر همچنان اسماعیل را وارث مقام امامت می‌دانستند... ولی به احتمال قوی علت واقعی همانا گرایش و سعی عناصر اصولی‌تر شیعه برای عملیات فعالانه بوده، زیرا که در دوران استقرار دودمان عباسیان، سراسر بخش شرقی قلمرو خلافت را نایره نهضت‌های خلق فرا گرفته بوده. بدین‌سان شاخه نئی از تشیع پدید آمد که پیروان آن را «اسماعیلیان» یا اسماعیلیه (عربی) خواندند. و با اینکه اسماعیل پیش از وفات پدر خویش امام ششم جعفر صادق (متوفی به سال ۱۴۸ هـ) در سال ۱۴۵ هـ درگذشت، این نام (یعنی اسماعیلیه) بر سر آنان ماند. اسماعیلیان محمد فرزند ارشد اسماعیل را به امامت هفتم شناختند. محمد بن اسماعیل مورد تعقیب دولت عباسی قرار گرفت و در ناحیه دماوند نزدیک ری (ایران) پنهان شد.

بازماندگان محمد بن اسماعیل برای نجات از تعقیب کنندگان در کشورهای مختلف پراکنده شدند (در سوریه و خراسان و غیره). نام و محل اقامت آن کس از ایشان که امامت وی مقبول پیروان بود فقط برای عده معدودی از هم‌زمان و هم‌رهان وفادار معلوم بوده و دیگر افراد اسماعیلیه

۱- ص ۱۲ "The Rise of the Fatimida" W. Ivanow. ۲- گنشته از تألیفات سابق الذکر
 ۳- ص ۴۵-۴۴ بلیایف و آ. ا. برتلس به کتاب «محمد بن موسی» تألیف ب. ن. زاخودر نیز رجوع شود.
 ۴- درباره ایشان به فصل دهم رجوع شود. Ph. K. Hitti. "History of the Arabs"

حتی اسم امام «مستور» خویش را هم نمی‌دانستند. تاریخ‌دوران بعدی اسماعیلیه تا آغاز قرن چهارم هجری به‌دوره «ستر» (عربی، از «ستر» بمعنی «پنهان داشتن») معروف است. آنچه درباره امامان مستور می‌دانیم اندک است. حتی نامهای ایشان نیز در منابع مختلفه گوناگون است.^۱ مع هذا این وضع مانع از آن نشد که اسماعیلیان سازمان مخفی وسیعی از پیروان فرقه خویش به وجود آورند. مبلغان جدی که «داعی» نامیده می‌شدند (عربی جمع آن «دعاة». بمعنی «مبلغ») تعلیمات آن فرقه را تبلیغ و منتشر می‌کردند و آن‌ها له اختفا و اسرار آمیزی که تبلیغات و «دعوت» اسماعیلی را احاطه کرده بود هواخواهان و پیروان تازه‌ای را جلب و به‌دور آن فرقه جمع می‌کرد. در پایان قرن سوم هجری شمار اسماعیلیان در جنوب عراق و بحرین و غرب ایران و خراسان و سوریه و مصر و دیار مغرب بسیار بود.

ظاهراً در فاصله قرنهای دوم و سوم هجری، اسماعیلیه به دو فرقه فرعی تقسیم و منشعب شدند.^۲ یکی از آن دو کماکان پس از مرگ محمد بن اسماعیل اعقاب او را به امامت مستور قبول داشت. بعدها (از آغاز قرن چهارم هجری) پیروان این گروه را اسماعیلیه فاطمیه نامیدند. پیروان شاخه دیگر برای عقیده راسخ بودند که شمار ائمه نیز مانند پیامبران مرسل^۳ نباید از هفت بیشتر باشد، و بدین سبب محمد بن اسماعیل امام آخر شمرده می‌شود. به عقیده ایشان پس از وی امامانی پدید نخواهند آمد و اکنون باید فقط چشم به راه و منتظر ظهور پیامبر هفتم قائم-المهدی [۲۵۶] بود، که اندکی پیش از روز «قیامت» ظهور خواهد کرد. این فرقه فرعی، که فقط هفت امام را قبول داشته «سبعیه» (هفت امامی) خوانده شد. و بعدها در نیمه دوم قرن سوم هجری ایشان را «قرمطیان» نامیدند.

تقسیم اسماعیلیه مدتی مدید قطعی نبوده. زیرا که امامان مستور را پرده ضخیمی از اختفاء و استتار پوشانده بوده و ایشان رابطه مستقیم با توده پیروان خویش برقرار نمی‌کردند، و حتی کسی از نام آنان نیز خبر نداشت. بدین سبب اختلاف بر سر قبول و یا عدم قبول ایشان موجب بروز دشمنی میان افراد دوشاخه یاد شده نمی‌گردید. و غالباً همه ایشان را گاه اسماعیلی به‌طور اعم و گاه «سبعیه» و یا قرمطی می‌نامیدند. این وضع تا آغاز قرن چهارم هجری باقی بود.

۱- به روایت فاطمیان: محمد بن اسماعیل، عبدالله، احمد، حسین، عبیدالله، به روایت دروز: محمد بن اسماعیل، اسماعیل دوم، محمد دوم، احمد، عبدالله، محمد سوم، حسین، احمد دوم، عبیدالله (به جای پنج امام به امام).
 به روایت نزاریه: محمد بن اسماعیل، احمد، محمد دوم، عبدالله، عبیدالله. ۲- البته اصطلاحات «فرقه» و «فرقه فرعی» و «شاخه» اعتباری و مشروط است و در شرایط تاریخی معینی ممکن بود که فرقه فرعی به‌مرور زمان به فرقه مستقلی مبدل شود، و بعد به‌دین ویژه‌ای تمییز شکل یابد، مثل دروزها که در آغاز یکی از فرق فرعی اسماعیلیه بوده‌اند. ۳- آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد (ص). این ترتیب طبق تالیف مشترک همه مسلمانان است. هفتمی که الفائم مهدی باشد به‌منظر شیعه باید پیش از «پایان جهان» ظهور کند.

منشأ نام قرمطیان (کلمه عربی «قرمط» جمع آن «قرامطه») تا کنون معلوم نشده است. طبری نخستین کسی بوده که از قرمطیان ذیل وقایع سال ۲۵۵ هـ یاد کرده. میان بندگان زنجی که علیه خلافت قیام کرده و روستاییان و بدویان فقیر نیز که به ایشان پیوسته بودند (در عراق سفلی و خوزستان از سال ۲۵۴ تا ۲۷۰ هـ) دسته‌ای وجود داشتند که جنگاوران ایشان قرمطیان نامیده می‌شدند^۱. اما درباره ریشه کلمه «قرمط» فرضیات مختلفی وجود دارد^۲.

سازمان مخفی قرمطیان احتمالاً پیش از قیام زنجیان (زنگیان) تکوین یافته بوده، شاید هم در محیط پیشه‌وران پدید آمده. ظاهراً در سال ۲۶۰ هـ قیام قرمطیان در خراسان به وقوع پیوست. قیام بزرگ در عراق سفلی تحت رهبری حمدان قرمط آغاز شد و وی در سال ۲۷۷ هـ در کوفه ستادگونسه یا «دارالهجره» ای (خانه پناهگاه در هجرت) تأسیس نمود که خزانه عمومی داشته و قرمطیان متعهد بودند خمس درآمد خویش را به آن صندوق بپردازند. قرمطیان سفره اخوت می‌گسترده و این عمل جزئی از تشریفات مذهبی ایشان بوده و شرکت کنندگان در آنجا «نان بهشتی» تناول می‌کردند (شاید این کار انعکاسی از عمل مسیحیان و تقسیم ننان از خمیر بی‌مایه (فطیر) و شراب باشد؟). کمال مطلوب این بوده که تقسیم «نعمتها» یعنی مواد مصرفی به‌طور تساوی صورت گیرد. لشکریان خلیفه فقط در سال ۲۹۴ هـ توانستند نایره شورش قرمطیان را خاموش کنند و پس از آن عراق سفلی ویران شد.

پیش از آن تاریخ، در سال ۲۸۱ هـ آتش قیام بحرین را فرا گرفت و در سال ۲۸۶ هـ قرمطیان شهر لحسا (الاحساء) را تصرف کردند. لحسا تختگاه دولت قرمطیان، که در آنجا تشکیل شده بود، گشت و پیروان آن فرقه کوشیدند تا آرمان اجتماعی خویش را در آن سرزمین عملی سازند^۳.

در سال ۲۸۷ هـ قیامی در سوریه تحت رهبری زکریا داعی قرمطی وقوع یافت (که پیروان آن را «زکرویه» گویند). این شورش خاموش شد، ولی تا پایان قرن چهارم هجری در بعضی جاهای سوریه و فلسطین قیامهای قرمطی گاه و بیگاه به‌وقوع می‌پیوست. به‌گفته بیرونی دانشمند مشهور خوارزمی (متوفی به سال ۴۴۰ هـ) در دهه چهارم قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) قرمطیان شهر مولتان و ناحیه آن را در هندوستان تصرف کردند و در آنجا دولتی از خود تأسیس نمودند. سلطان محمود غزنوی آن دولت را در سال ۴۰۱ هـ

۱- طبری، سری ۳، ص ۱۷۵۷. ۲- این فرضیات در مقاله ل. ماسینیون تحت عنوان Karmates بر-
شمرده شده است. فرضیه و.آ. ایوانوف (ص ۹۹ The Rise of the Fatimids) را نیز نقل می‌کنیم. وی
می‌گوید که کلمه «قرمط» از «قرمینه» مأخوذ است که به‌معنی «کناروز، روستایی» (در لجه سرپایی بین‌النهرین
سفلی یعنی زبان آرامی) می‌باشد. ۳- درباره دولت قرمطیان در بحرین به‌دنباله همین فصل رجوع شود.
۴- رجوع شود به: بیرونی، متن عربی، ص ۵۶. ترجمه انگلیسی، مجلد ۱، ص ۱۶۶ و بعد.

۸. تارو مار کرد. نوح بن نصر سامانی (از ۳۳۲ تا ۳۴۳ هـ حکومت کرد) شورشهای قرمطیان را در خراسان و آسیای میانه فرو نشاند. با این حال در ایران عدّه کثیری از اسماعیلیان منتسب به هردو شاخه باقی مانده بودند. محمود غزنوی به تعقیب و آزار ایشان پرداخت و در این راه سخت زیاده روی کرد و چون در سال ۴۲۰ هـ شهر ری را از دست آل بویه منتزع ساخت، بسیاری از قرمطیان فاطمی را بازداشت و اعدام کرد.

توده اصلی پیروان فرقه فرعی قرمطی از روستاییان تشکیل شده بود. شمار پیشهوران و بلویان صحرائشین نیز میان ایشان اندک نبود. همه اینان را، دشمنی نسبت به خلافت عباسی و امید به پیریزی و تأسیس یک سازمان اجتماعی نوین مبتنی بر مساوات، متحد می ساخته. اسماعیلیان مغرب که امامان مستور را قبول داشتند نیز، به موازات قرمطیان که در سرزمینهای شرقی خلافت عمل می کردند، فعالیت خویش را بسط دادند. از رجال فرقه فرعی مزبور در قرن سوم هجری، عبدالله بن میمون (متوفی به سال ۲۵۱ هـ) در میان همگنان برجسته گشت. وی اصلاً از خوزستان بوده. پدر وی میمون که جراح چشم پزشک بوده و آب مروارید را عمل می کرده بدین سبب به «القداح» ملقب گشت. وی ایرانی و احتمالاً زرتشتی بوده و در اهواز می زیسته. در خبر است که عبدالله، الهیات و فلسفه را مطالعه می کرده. وی به مقام داعی اسماعیلی نایل شد و از طرف امام مستور در خوزستان دعوت و تبلیغ می کرد. او بسالاجار پنهان شد و نخست در بصره پناهگاهی جست و یافت، و زان پس به شهر سلامیه (در سوریه) گریخت و در آنجا مرکزی برای دعوت و تبلیغ ایجاد کرد و مبلغانی به اطراف گسیل داشت. آنها به مردم می گفتند که به زودی باید امام مستور (صاحب الزمان) که مهدی خواهد بود ظهور کند. وی به قرمطیان نیز نزدیک شد و در نظر داشت از نارضایی عظیم عامه مردم و دشواریهای داخلی خلافت عباسی، که در نتیجه قیامهای خلق ضعیف شده بود، برای نیل به مقاصد خویش استفاده کند. در میان پیروان وی نام حمدان قرمط و یکی از خویشاوندان وی، عبدان، را که نوشته هایش در آن زمان مشهور بوده ولی به دست ما نرسیده، یاد می کنند.

عقیده شناسان سنی (و محققان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم که پیروان ایشان بوده اند) می گویند که عبدالله بن میمون واضح اصول باطنیه (معادل کلمه «ازوتریک» که خود از کلمه یونانی *Εσωτερικός* که «درونی-باطنی»^۱ معنی دارد مأخوذ است) بوده که فقط در دسترس برگزیدگان و خاصان فرقه است. اصول باطنیه در مقابل «ظاهریه» (یا معادل اکزوتریک که خود از کلمه یونانی *Εξωτερικός* - مأخوذ است به معنی «خارجی-ظاهری») است که

۱- «باطنیت» اصطلاحی است کلی در تعریف تعلیمات مخفی دینی که فقط برای محدودی از خاصان کشف می گردد.

برای غیر برگزیدگان علم شده است. و. آ. ایوانوف این عقیده را که مدت‌ها در میان مسلمانان رایج و شایع بوده جداً رد و انکار می‌کند و آن را افسانه می‌خواند. به عقیده و. آ. ایوانوف باطنیت اسماعیلیه به تدریج و بر اثر سیر تکاملی باطنیت دوران متقدم تشیع تکوین یافته، بهر تقدیر معلوم نیست که اصول پنهانی اسماعیلیه از چه طریقی مکون و مدون گشته. در هر حال از لحاظ تکامل و بسط هر دو شاخه اسماعیلیه اهمیت فوق‌العاده داشته است. عوام قوم نیز از وجود این اصول اطلاع داشتند و بدین سبب اسماعیلیان منتسب به هر دو شاخه را باطنیان می‌خوانند (به عربی «باطنیه» در مقابل «ظاهریه» یعنی تعالیمی که ظاهری است و در دسترس همگان است). درباره تعالیم باطنی اسماعیلیان بعد سخن خواهد رفت.

در فاصله قرنهای سوم و چهارم هجری در سوریه (شامات)، از مرکز اسماعیلی سلامیه، داعیان شایعاتی منتشر کردند که مهدی ظهور کرده و همان عبدالله امام اسماعیلی است که نامش تا آن اواخر مستور بوده. هنوز هم معلوم نشده است که آیا عبدالله واقعاً از اعقاب محمد بن اسماعیل علوی امام هفتم اسماعیلیان بوده یا غاصبی ماجراجو.

بهر تقدیر مسلم است که عبدالله خواست از قریطیان در عراق و سوریه استفاده کرده قدرت را به دست گیرد. وی در سال ۲۸۷ ه. در رأس قیام سوریه قرار گرفت. عبدالله پس از اطفای نایره آن شورش هم‌زمان و هم‌قدمان خویش را به دست سرنوشت سپرد و در میان لعنت و نفرین ایشان به مصر گریخت (سال ۲۸۹ ه) و از آنجا راه دیار مغرب پیش گرفت. مدت‌ها بود که در مغرب وقایع سیاسی بسیار مهمی جریان داشت. هم در سال ۲۸۲ ه. از مرکز اسماعیلی سلامیه مبلغی جدی و بلیغ به نام ابو عبدالله الشیبی که اصلاً از سرزمین یمن بود، بدانجا گسیل گشته بود. ابو عبدالله الشیبی نخست محاسب بصره بوده و پس از آن به اسماعیلیه پیوسته بود. وی در تونس نارضایی بر برها را از سیاست داخلی دودمان محلی اغالبه (دودمانی سنی مذهب ۱۸۴ تا ۲۹۷ ه) مورد استفاده قرارداد. بر بران در سال ۲۹۷ ه. قیام کردند و سلطنت اغالبه را سرنگون کردند. عبدالله در اوایل زمستان سال ۲۹۸ ه. در شهر «رقاده» به سمت امامت و خلافت اعلام و امیر المؤمنین و مهدی نامیده شد. دودمان نوین، نام فاطمیه را بر خود نهاد که حاکی از انتساب آن به علی (ع) و زوجة او فاطمه (ع) دختر حضرت محمد (ص) است. هواخواهان دودمان فاطمی را هم اسماعیلیان نامیدند.

خلافت فاطمیان (از ۲۹۸ تا ۵۶۸ ه) نیروی تهدید آمیزی را تشکیل می‌داد و به ویژه پس از آنکه در سال ۳۵۹ ه. سرزمین ثروتمند مصر را مسخر ساخت قدرت فوق‌العاده گرفت. خلیفه فاطمی امام المعز در آن سرزمین شهر تازه‌ای به نام قاهره معزیه در کنار فسطاط (قاهره قدیم) بنا کرد و تختگاه خویش را به آنجا انتقال داد. در پایان قرن چهارم هجری بخش اعظم مغرب و لیبی و مصر و فلسطین و سوریه و حجاز در تحت حکومت فاطمیان اسماعیلی قرار